

c

412/023

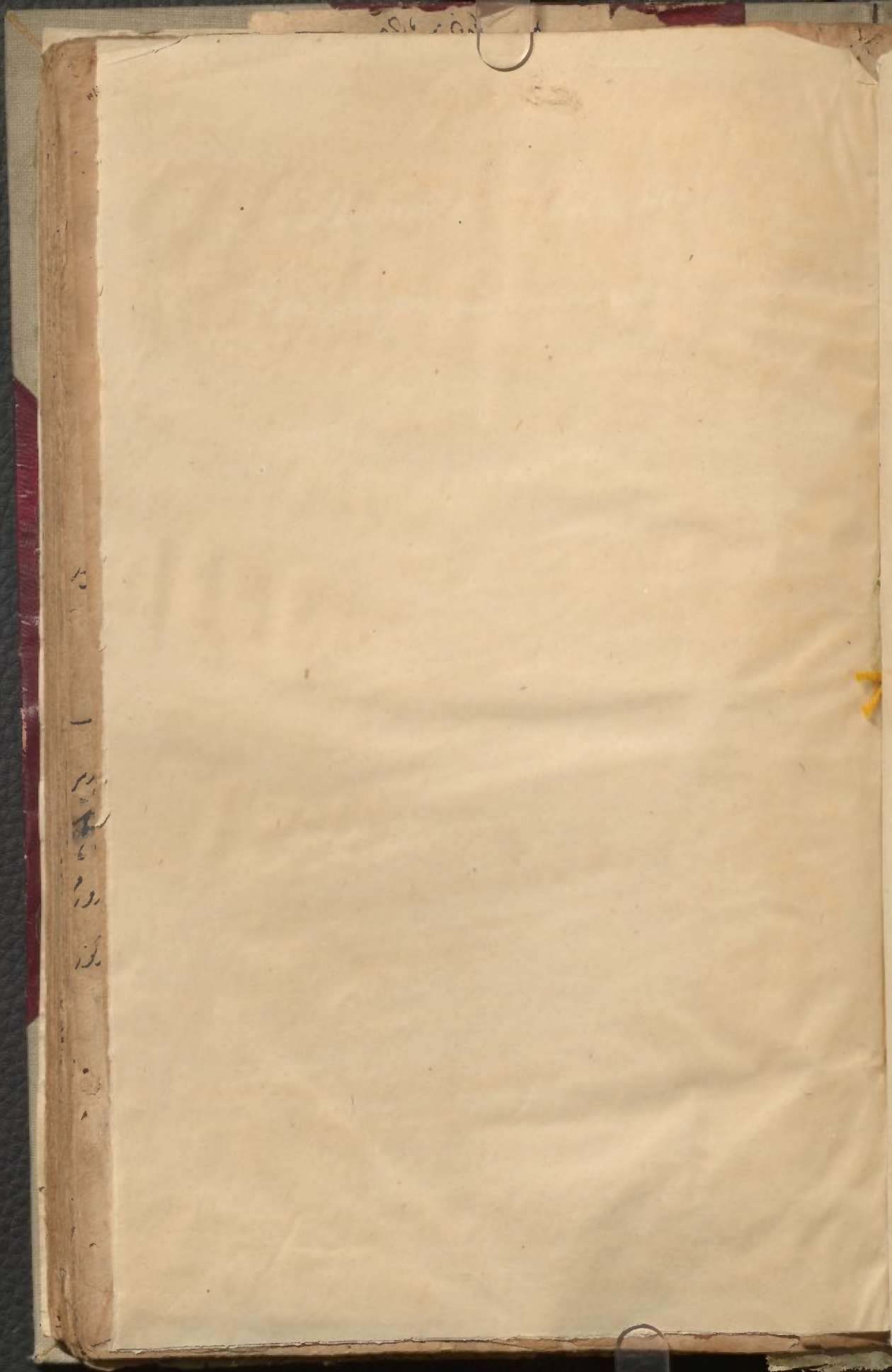
154

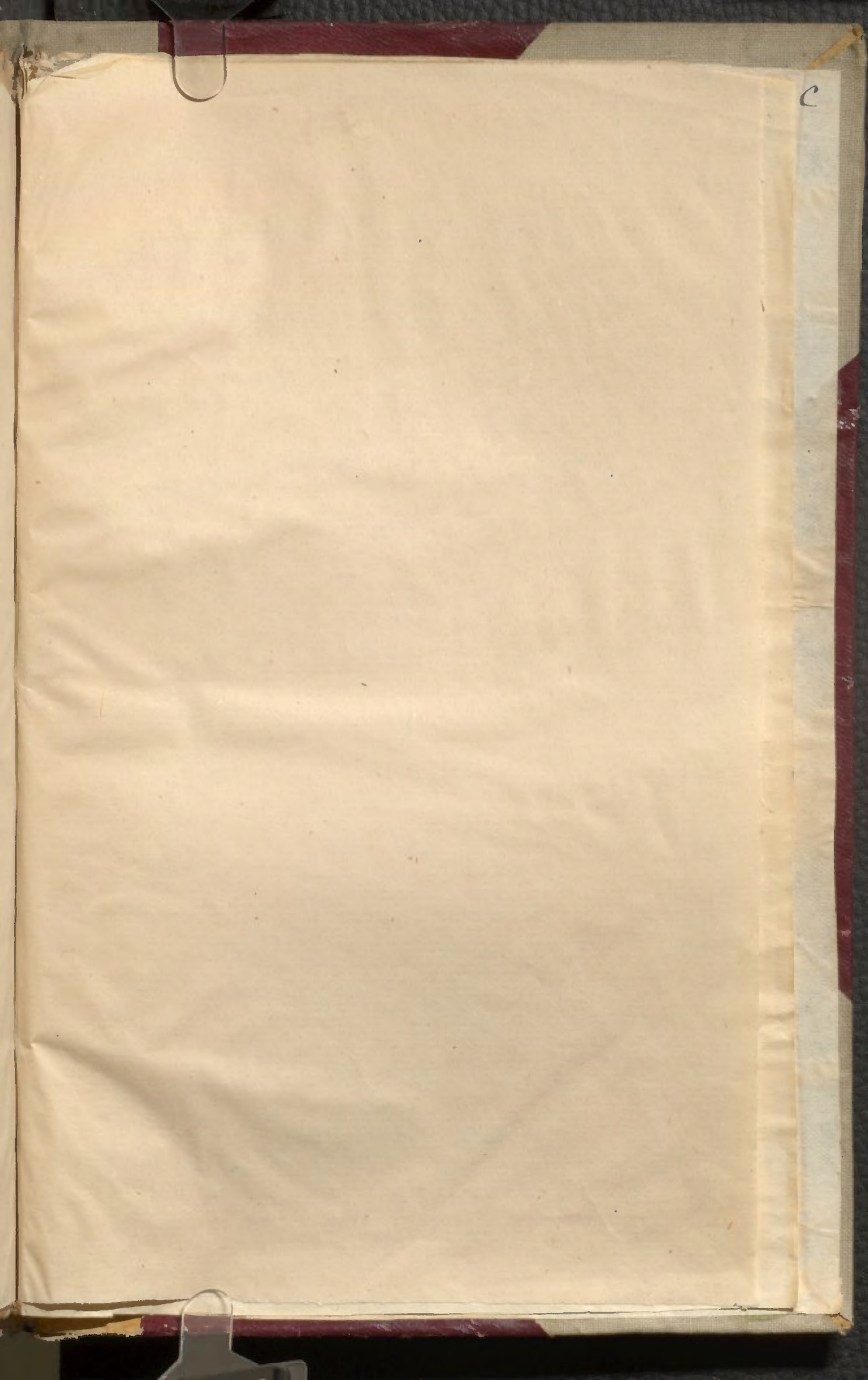
Majmū'a (collection).
(on prayers and various religious matters).

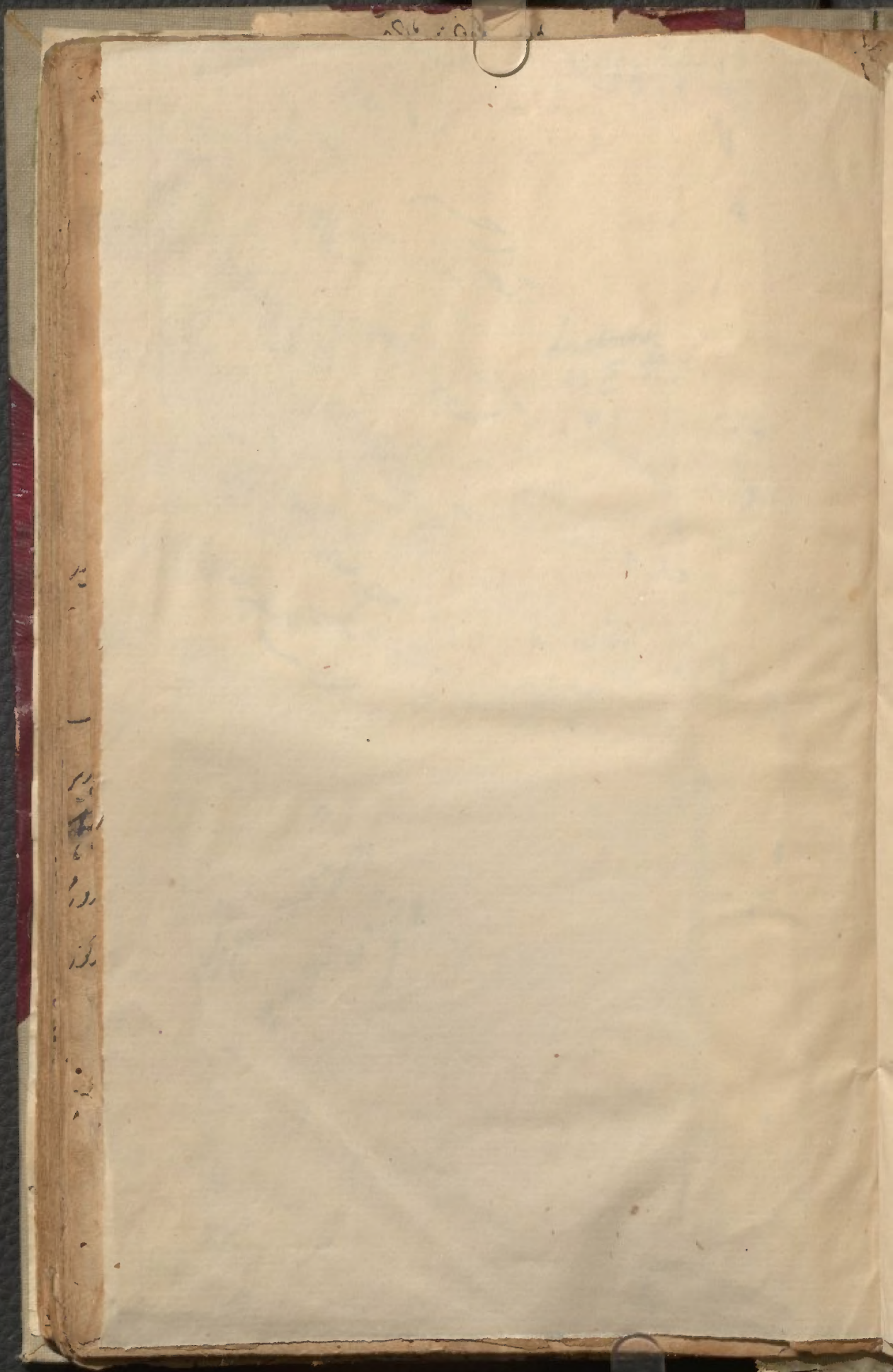
K4

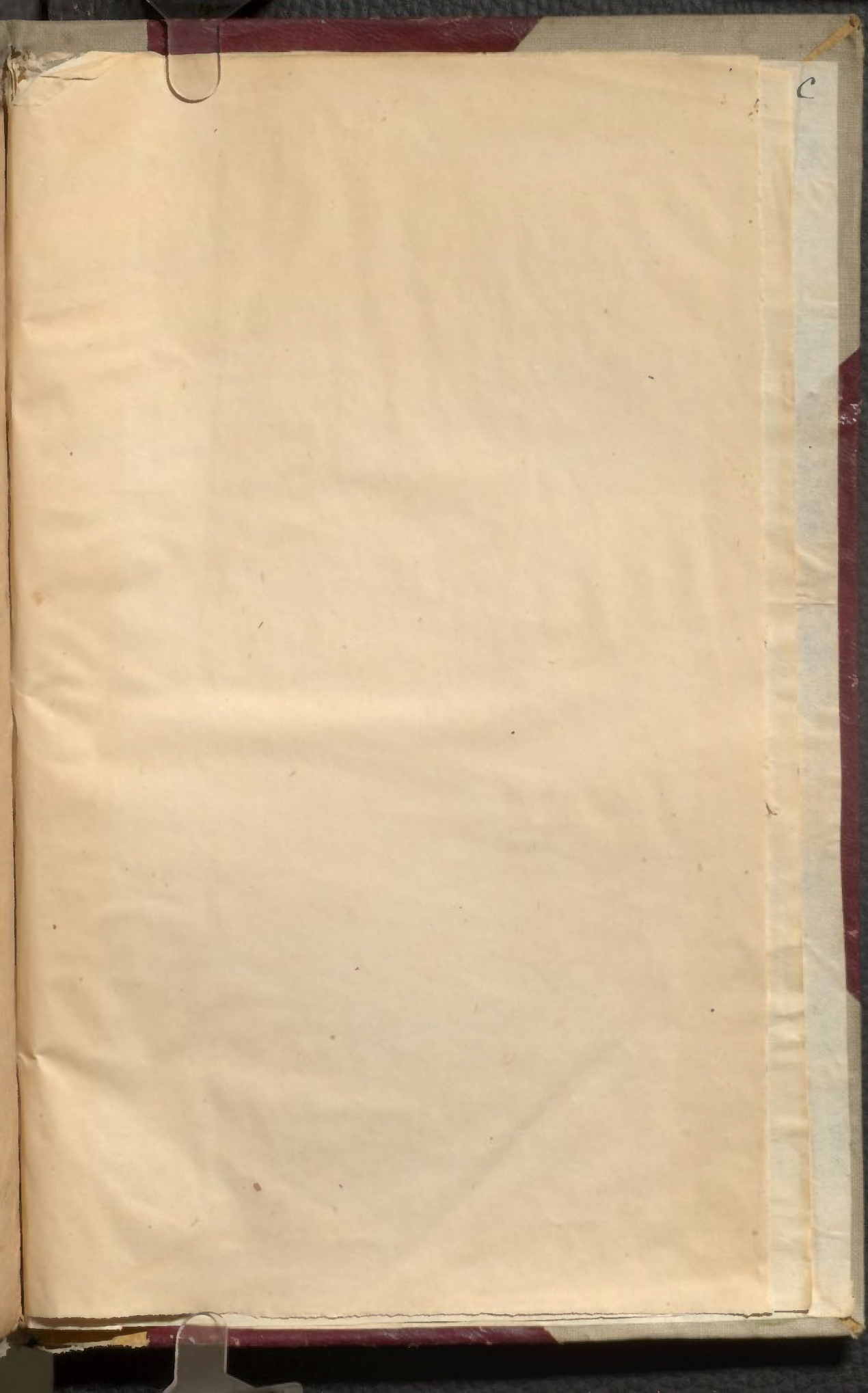
Mammals (collect)

(on page 1 and 2 of the notebook)









در این مقام
 به شما عرض
 می‌نماید
 که در این
 مقام
 به شما
 عرض
 می‌نماید

Lucknow
 23. 11. 27.
 W.I.

دولت تان در این مقام
 به شما عرض
 می‌نماید

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصوم على سبعة اوجه ^١ الصوم النفلة وهو يوم من اجلس العلم
والتقوى وهو يوم فزنت الصبح ^٢ وتوم العترة وهو يوم وقت الصلوة وهو يوم العترة
وهو يوم لود صلوة الفجر وتوم الرقة وهو يوم عند الاستنار ^٣ وتوم الرقة وهو يوم عند
الغنى وتوم الحرة وهو يوم يوم الحجة صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم ^٤

فاما البياض لا يجوز اكله من ايام الحوائص ^٥
الدم المسفوح والذرة والاشنان والهيل والخرقة والحنانة وامرارة ^٦
الذرة فسادا على ما قلنا من اكله من البياض ^٧ وذا رجع الفقهاء التبر والطمح ^٨
اعلم ان الفرض ما بينت دليل قطع والله ما اظهد الله صلى الله عليه وسلم
مع التبر احدا من فقهنا قسم يكون لمواظبة على مثل الحادى ^٩ كما السلى ^{١٠}
كما التبر من قسم يكون على سبل الصلوة العبادات ^{١١} ^{١٢}
فمن يكون خزان فرب يكون واخرى يهدى وفتر كذا لا بأس وخز يكون ^{١٣}
كما الذول والافاضة وصلوة العبد والواجب ^{١٤} ^{١٥} ^{١٦} ^{١٧} ^{١٨} ^{١٩} ^{٢٠} ^{٢١} ^{٢٢} ^{٢٣} ^{٢٤} ^{٢٥} ^{٢٦} ^{٢٧} ^{٢٨} ^{٢٩} ^{٣٠} ^{٣١} ^{٣٢} ^{٣٣} ^{٣٤} ^{٣٥} ^{٣٦} ^{٣٧} ^{٣٨} ^{٣٩} ^{٤٠} ^{٤١} ^{٤٢} ^{٤٣} ^{٤٤} ^{٤٥} ^{٤٦} ^{٤٧} ^{٤٨} ^{٤٩} ^{٥٠} ^{٥١} ^{٥٢} ^{٥٣} ^{٥٤} ^{٥٥} ^{٥٦} ^{٥٧} ^{٥٨} ^{٥٩} ^{٦٠} ^{٦١} ^{٦٢} ^{٦٣} ^{٦٤} ^{٦٥} ^{٦٦} ^{٦٧} ^{٦٨} ^{٦٩} ^{٧٠} ^{٧١} ^{٧٢} ^{٧٣} ^{٧٤} ^{٧٥} ^{٧٦} ^{٧٧} ^{٧٨} ^{٧٩} ^{٨٠} ^{٨١} ^{٨٢} ^{٨٣} ^{٨٤} ^{٨٥} ^{٨٦} ^{٨٧} ^{٨٨} ^{٨٩} ^{٩٠} ^{٩١} ^{٩٢} ^{٩٣} ^{٩٤} ^{٩٥} ^{٩٦} ^{٩٧} ^{٩٨} ^{٩٩} ^{١٠٠}

من نعيم اللؤلؤان في رسالة مولانا حسين صاحب الجواهر شرح الكنز

ما التفتيح الذي قد خرج من الاسرار في ديارنا تسمى تاري ومالي دكاني
خام حرمته في لينة لان حرا الحمر العنبي والنخلي قد وجد في كل الوحدان

غرام حرمة فليظة لان حر الخمر العنيفة والنخلى قد وجد في كل الوصيان

1574

ادوہ قوض باہ

شهر خاص لکھنؤ روغنی کلاں

سار سار سار سار

بسمه را علی اصل و شریعت از کتب روز و مرد و علو و ساری

نامت بکلمه تجور و طعام آج و نرسه بر سر شایه بخار

و مقرر انواعی. مقرون ذکر است که در این خبره

نصار

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

... و ...

بسم الله الرحمن الرحيم

در سطور انش و سید نایب دینک بیگم زور

از بخار و اگر دست بر سرش بگذرانند

ملند خوارزمی از اهل هند

...

مجلس

2

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قال يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله والصلاة والسلام على من قال اعلوا الله كتب عليكم الجمعة في يومه هذا مقامه هذا على الله وأصحابه الذين اجتمعوا على فرضيتها من بعد ميكونه فقير حقير سيد محمد بن الحسين من اولاد قطب الاقطاب ميرسيد قطب الدين كوي ماكن الله سره که چون دین ديار اکثر از خلائق را روایات کثیره است اعاده ظهر بعد الجمعة رسیده و دامن محبت خود از سعی و تحقیق روایات عدم جواز اعاده ظهر بعد از جمعه در پیچیده و نه آنست که اعتبار قوه و لیل رست نه کثرت را بنابر مگاسل و تکامل بعد از جمعه چهار گوشت کثرت از چه ظلم و فساد در پیش است حکما بین فی موضع نشاء الله تعالی بنابران روایات عدم جواز اعاده ظهر بعد الجمعة و ما یناسب ذلك و در پنج فصل بیان نموده شده الفصل الاول فی بیان شرایط الوجوب و شرایط اداء الجمعة و فی بعض مسائل یناسبها الفصل الثاني عدم فی توفیق المصنف فی بیان اختلاف الأقوال فیها فی بیان بعض السوال و اجواب منها لغرض التلخیص و فی روایات المنع اعاده ظهر بعد الجمعة و فی بیان جواز تعدد الجموع فی بعض اصناف و فی بیان بعض السوال و اجواب منها لغرض التلخیص و فی

چهار رکعت یا اربع طایف تمام کرده بر آن اکتفا
نمیکنند و بعد از آنکه

لغوی

فی بیان الوجه الداعی علی اعاده النظر احاطوا فی بیان الاشکال الواردة
علیها ودر بیان آنکه یقین نیست برای نماز فرضی و در سجده از جمله شرط
نماز است که بعد از آن نماز و در سجده از جمله شرط نماز است که بعد از آن
الفصل الاول فی بیان شرایط الوجوب علی شریک اطراف
اجمعه و فی بیان بعضی مسائل باینسانها و حاشیه علیها
والسنة ان صلوة لجمعه عند اجتماع شریک اطراف فرضیه علی الله لا یصح
تکلیف بغيره و بدانکه علماء و فقهاء هم الله فی شریک اطراف فرضی جمعه و از
شرط بیان کرده اند از جمله شش چیز از شرط الوجوب بامید آید
الاقامة بمصر یعنی بقیع باشد در مصر و در خلافت گفته که اگر در مصر و اطراف
او فرضی باشد جمعه بر همه لازم است و اگر در میان مصر و اطراف او
فرضی و مراعی باشد بر کفای این اطراف جمعه لازم نباشد اگرچه
اذا انشؤند و غلوه و میل و امیال در آن شرط نیست از حضرت شیخی
رحمهما الله فی چنین عرویت و اختیار امام حلوی رحمه الله چنین
لیکن در ذخیره گفته که بر دین مفاصل یک فرسنگ از مصر واجب است
و علیه الغتوی و فی الصحیح پس بر مریض و شیخ کبیر ضعیف لازم نیست
و نه در باران سخت و نه بر متعدد مریض که بخروج او عذر کرد و تصدیق
یا در سبب و ایت ایجاب بر واحد مرکب بر هیچ وجه نیست نه بر زن
و غلام الا اذا اذن مولاه و در جامع کبیر گفته اگر فاقه این شرط
و کفر و مریض و مرکب جمعه که از انداز وقتیه محسوب است و اگر

یعنی بر دوازده جمعه واجب است نه بوزن و غلام الا اذا اذن مولاه
 و در جامع کبیر گفته اگر فاقه این باشد و ط چونی قوی و ساف و مرین و
 ملوک جمعه که از دوازده قتیله محسوب بود و خاستهها سلامه العین یعنی
 یعنی بر مقتضای جمعه واجب نیست و سادسها سلامه العین یعنی
 بر بنا بنا جمعه لازم نیست اگر فاقه این شرط جمعه که دارد اگر کند
 او را میشود اما بر کور و لنگ جمعه واجب نیست و شرا ابط الادا
 ایضاً ستة الاول منها المصالح جامع او فتاوه و فی شرح الوفایه
 اختلافی تفسیر المصنف بعض الموضع که امر و قاضی بینه حکام
 و یقیم احد و دو غده البعض هو موضع اذا اجمع الله فی الکرمه
 لم یسمع فاختار المصنف فی القول فقال و ما لا یسمع یکرمه
 اهل مصر و اکثر العلماء و الفقهاء اختاره فی القول و علیه الفتوی که
 التریخ و بتولی جای که در احکام و حدود و مقتضای باشد و هر
 که از الفقه و البریه و حد فتاوی مصر مختار جماعت و متصل با
 بشهره و از برای مصالح او فی شرح الوفایه و ما الفصل فی جمعه الله
 المصالح فتاوه مصالح المصنف که کف خیال و حج العباد و خروج
 یقین و دفع الموتی و صلوة اجازة و نحو ذلک و انشی منها
 السلطان او تائید و جلالتی گفته انگاه که استیذان ممکن بود
 که بود بجنب موت یا سببی دیگر و بر یکی اتفاق کردند و گذارند
 بود اگر لایعزول شد تا آمدن دیگر جمعه و عید و اما سادسها سلامه العین

رکض
 و اینها را

وهر از نایب امیر شهر است بعد که تو الی بعد قاضی بعد هر که را
 اذن ازینها برتریب باشد که اذنی مفتوح الصلوة در خلاصه گفته دالی
 مراد بخلیفه فرستید تا چندین گذشت اگر خلیفه میت باشد در غیرتایفه
 جمعه که او در روز است و اگر در شهر میجی یکی ازینها نبود که اذن جمعه
 دیگر ازینها در روز است در غیبت گفته اگر بادشاه کافر یا کورک یا زن باشد
 جمعه که او در روز است در آن شهر و امیر است لیکن در آنکه حضرت امام غفر الله علیه
 اگر آن بادشاه کافر یا کورک یا زن باشد و کورک ولی خود را و زن
 شوهر خود را ولی عهد سازد تا اقامت جمعه وعید کنند روز است و منقول میبود
 بوقت سلطان نایب بود و در ظهیر گفته باز پس متغلبه که منشور از خلیفه ندارد
 روز است اگر میر است او در رعیت سیرت امر ایا باشد و در فتاوی برهنه بخان گفته
 و القابلت منها الوقت و وقتها وقت الظهر و لا يجوز اداء بعد خروج الوقت
 قبل الفرائض و یقوم الاستقبال للظهر و قال ابو یوسف رحمه الله و محمد بن
 اذ خرج الوقت بعد ما قعد التمسید لا یفسد الجمعة خلاف الامام رحمه الله الرابع
 منها ایحاجه و اقلیم عند ابی حنیفه رحمه الله علیه ثلثة سموی الامام و عند
 صاحبیه رحمه الله ثلث سموی الامام و اعلم انه اذا اذن الموفون يوم الجمعة
 بالاذان الاول بعد الزوال ترك الناس البيع و ما فی معناه من الاقوال و لا الجمعة
 لقوله ان اذا اذن للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البيع
 و ما راوید که الایة البیع و ما فی معناه من الامور الشاغلة عن الجمعة
 لان ذلك من غفم مقاصد الناس و ما فهم من غفم علیها تنبها علی معناه

والتفاسیر المأذون العام و هو ان یفتح الارب الجامع و یؤذن بها الناس كافة
حتى لمن الامیر لو اعلی باب الخوض او المسجد و صل بحکمه وضع الیاسین
الداخل لم یجبر و السابسی منها الخطبة قبل الصلوة و وقت الظهیر و الزوال
و بعد الزوال و ان یست کذا فی فتاوی البریس و المصنفة فیها حقیقا
فیها الدعاء و الثناء و الوعظ و الصلوة علی النبی صل الله علیه و سلم و قرأت
آیه من القرآن و یجلس بینهما جلوس خفیف و مقدار ان یستقر کل عضو منه فی
موضع و یجهر بالخطبة الاولى و فی الثانية و یجهر و یرکع تطویل الخطبة فی ایام
و یخطب قایما علی الطهارة و فی الذخیره لو خطب خطبة واحدة قایما او
قاعدا او خطب خطبتین قاعدا او احدهما قایما و الاخری قاعدا الاجزاء الثلاثة
یصیر سبیا ان فعل ذلك من غیر عذر کذا فی شرح الاوراد الغسل
التالی فی تعریفات المصروفی بیان اختلاف الاقوال فیها و فی بیان بعض
بعض السوال و الجواب منها بد الله و یحیط سیکوید که مضر جامع انرا گویند که
در وی سلطان و قاضی و مفتی و طبیب حادق و نقد رایج و حقوق قائم
و آرب روان بود اما صاحب منهاج و بعض محققین گفته اند که قبول این
روایت صحیح نه اند و در شرح طحاوی آورده که شهر جامع انرا گویند که در وی هر
کتابی بکتاب خود و روزگار حقد را بر سر تو اند بر دتا آخر سال بی الله محتاج شود
بکتاب دیگر یا موجود بود در ان شهر اهل صنایع و حرفه که بیدار اعلامه حلی
گفته اند این روایت نیز معتبر نیست و در تنقیح امام حسن زیاده اند و ادب است که
چاکر خدایا که کس جمیع اینها جمع برده بود و بروایتی اگر یک نفر کس جمیع اینها

اوشده جامع باشد اما جمعی از متاخرین گفته که اینچنین روایتها صحیح
اصطلاحاً در ادعای صحیح به شارع منتهی المصلی و صاحب المنهاج و شیخ المکی
علیهم الرحمة لانهم لم یشهد بهم دلیل صحیح من کتاب السنه و اجماع الله
و یقول شیخ الحرمین حضرت شیخ مکی و یقول علامه جبلبی رحمهم الله علیهم
شهری که صورت و حالتی مثل مکه شریف و مدینه منوره باشد او مصر
جامع است باینجه در آن شهر شک نیست می تواند زیرا که اکثر اعتبار
دو شهر است در تمثیل مصریست و هر توفی که است نباید در این شهر نفی
معتبر نیست در بحر الایمان میگوید که مصر جامع است نماز جمعه در آن شهر در مکه
موضوعی است که در روایع و فاضل باشد و تنفیذ احکام و اقامه حدود و تواند کرد و در
فتاوی قاضیان و در فتاوی ظهیری همچنین ذکر کرده و بعضی گفته اند که مصر
جامع است که در وی کوهها و باران باشد و در وی خاکی باشد که در او غلظت مان
از ظالمان بتاند و جمع مردم باشد در دفع حوادث و در بیان گفته که بعضی
صحیح است و قال فی شرح الوقایع المصری جامع هو موضع افلا اجمع الله فی البریه
مساجدیم لم یسم فاختار المصنف هذا القول و در حدیثین گفته که قول ابو یوسف
مصر است که اگر جمع شوند اهل آن موضع در اکثر مساجد برابر نماز بخند و فتوی
اکثر فقها بر این است ابو شجاع گفته که این قول احسن است و الا لیکون مکه
تعریف صحیح است و این روایت اعتبار اقامه کفر و حد الشرعیه و مختار
اکثر از فقها است و این قول ظاهر روایت است و فتوی بهر است و این
و الا در این مصر جامع کل موضع که ایضا در تنفیذ الاحکام و تعظیم حدود

علامه جلیبی به گفته که هیچ تر چیز در تعریف مصروف صاحب دایم است گفته
مصروف است که در ویرایه و قاضی باشد که اجاز احکام و اقامه حدود کند و مراد از
اجاز احکام و اقامه حدود آن دانسته که امیر و قاضی قادر باشد بر اقامه حدود
بالقوه لا بالفعل خاصه به گفته الفقهاء و در نسخ کبر نیز محکم گفته و عینی مراد
تأکید گفته و جمعی از متأخرین همین معنی را تصریح کرده و گفته اند که مراد از قاضی
فقیه است که حاکم و قاضی چنان باید که بر تنفیذ احکام و اقامه حدود قادر باشد بر توفیر
توکلش یا توفیر دیگری اگر اهل و مسامحت بنا بر مصلحتی از او واقع شود ضرر ندارد
و این از این مسامحت از معنی قضا و حکومت فی بر آنکه زیرا که لقب حاکم
برابر قدرت بر اجاز و امضا است خواه از روی الفعل بوقع بگذراند و بشرط طاعت
که حصول این معنی بالفعل موجود باشد در ملک اقامه حدود و شرط طاعت که مقصود باشد
از برای آنکه بخوبی خون و ضلوع و طهارت بدن از نجاست جمعی و حکم و غیره شرط طاعت
که برابر محکم نماز مشروط گردیده پس قید تنفیذ احکام و اقامه حدود و مراد قاضی
صفت از صفات کاشف و مبینه می باید گفت نه مقیده زیرا که قید این معنی مانع
قاضی است و نصیب مقتضی همین معنی است بالقوه باشد یا بالفعل نه آنکه قاضی
نباشد الا آنکه قاضی نیاز دارد به قید یا این قید باشد چنانکه گویند که این شهر است
که وضع دشمنانست یعنی نشان بادشاه مقتضی این معنی است اگر چه جذر از وی
و نه دشمنان از سبب وقوع نه از معنی بادشاه را از صفات بالاستعداد و بالقوه
است همچنین لقب قاضی هم برابر تنفیذ احکام و احکام و اقامه حدود و مراد
در وی بالاستعداد و بالقوه می باشد نه آنکه وجود این صفت در قاضی بالفعل

در کار باشد و نه آنکه بنا بر عدم این صفت فعلیه قاضی را قاضی ندانند
و بدین قسمت قاضی اسلام را از قضا بر آورده شک نیست در اصل صحیح
که قاضی قطعی است در اندازند و مسلم را از مطالبه غده قطعیه خود ترک دارند
وقاضی مک شریفه و مدینه منوره از همین قبیل است که اگر خواهی اقامه حدود و بکنند
و ترک و ابطال از معنی برای مصلحت هم جایز میدانند چنانکه در شرح صغیر
همچنین گفته که مراد از احکام وقاضی نافذ الاحکام آنست که ایشان را قدرت
بالقوه موجود باشد خواه بالقوه خویش یا بالقوت دیگرى تنفیذ احکام و اقامه حدود
توانند که وقوع این فعل شرط نیست که امر به تحفه الفقهاء و صاحب المصنف
والشیخ المکی علیهم الرحمة و قال فی المجموعه لو اذن الوالی ان یقام الجمعه فی قریه کبریه
فیها از یونان رجلا جاز بالانفاق لان عند الشافعی فی اصل فی قریه التی فیها از یونان
رجلا جاز بالانفاق و کان فی هذا فصلاً مجتمداً فیهِ و اذ لا فصل المحکم او القصاص
مجموعاً علیه صحیح او امر مطلقاً اکثر المواضع و اما المصنف الذی شرط فیهِ الایام القاضیه
المنفذه الاحکام و اقامه حدود و قد لا یصلح موجوده یجعل الایام للجمعه علی الاصل
الحقیقی و یجعل المنفذ قاضی اعلی التنفیذ كما مر ذکره و در فتاوی مجموع سلطان
و غیره همچنین ذکر کرده که در تنفیذ احکام و اقامه حدود بالقوه مراد از قاضی
پس بنا بر این تقریر و تحریر که از قول صاحب هدایه و شرح وقایه با حنفی است
که در تعریف مصر فقهی بان داده و حقایق ذکر یافته لازم برای اهل التصوف است
که ان روایات صحیح معتبره را جعل المیش و است و است او نیز خود گردانیده به میت
است و فی الظاهر عن ذمته یاد او رکنه و صلاحه و مجموعه نماز جمعه ابلاغ شد که ششم

ادا نمایند و از ادای چهارگانی احتیاطی احتراز کلی و در خصوص شریعت و ادوات شرعی
 الصلوة یعنی نیست بطور نقل کرده و صاحب مفتاح الصلوة نیز بهمان نیست
 اشاره نموده و گفته که نیست جمیع چنین کند نویسنده آن اسقط فیض الظاهر عن
 یادای و کعتی صلوة الجمعة بعربی یا فارسی یا هندی این هر دو رانیه را دلالت
 صحیح است بر عدم جواز ظهیر بعد از جمعة فاعمل حق التام و معلوم است که عاملاً
 چهارگانی را باعث عظیم در اعاده ظهر و وقت که در مذنب ایشانست در محقق
 مضمیرت و شرطیت او در مقامات جمیع روایات منفی به و معتد علیه بنویسند
 و شرط یافته کمال سلطان و نایب و وقت الظهر و الخطیئة و الجماعه و اولی العلم که
 آنرا شرط الا اذا کویدیم هیچ مقامی از مقامات جمیع نخواهد بود که منفک و خالی
 ازان شرایط تواند شد و شرایط الوجوب کالحریة و الذکورة و الصحة و الاقامة و سائر
 العینین و سلمة الرجلین بمرس قیاس که هیچ مقامی از مقامات جمیع این شرایط
 مستتر و وجوب منفک و خالی نخواهد بود پس با وجود اجتماع شرایط الوجوب و الاقامة
 کنندگان چهارگانی را کدام وجه است که با تردد و شک شبیه هموار ادا میکنند
 و بعد از جمیع اعاده ظهیری نمایند اگر گویند که در شرایط جمیع محدود و مصدوم اختلاف
 و چون جمیع شرایط بسیار واقع است بهر جهت اختلاف احوال در شهری متحقق نیست پس جمیع این
 و حدود مضررت و احتیاط باشد جواب آن آنست که اختلاف علما در اکثر مسائل فقهیه موجود است
 اما عامل را عمل اکثر و دلیل اقوی لازمست و آنکال و قیاس است که در اعاده ظهر
 به عاملان آن چهارگانی راجع و عاید میشود و فرق از آنست تفصیل آن اشکال در
 فصل چهارم بمشیت و عود نکند و اگر گویند که چنانچه نماز ادا نموده به

یا و گفته که نویسنده

بقدر

مقتضی به در جواز جمع و عدم جواز اعاده ظهر موجود است ماینز رویایت جواز اعاده
ظهر را که مقتضی به است و دست آور خود داریم جو کسب آن هم باین جهت که چون این
جواز و عدم جواز با هم جمع شوند ترجیح جانب عدم جواز بر اجماع است که تا غیر از
الفقه ان دلیل الحرفه و دلیل الایضا اذ اجتماع حب العماره دلیل الحرفه و دلیل
ما جمیع الحرام و الحلال الا وقد غلب الحرام علی الحلال و الاصل دلیل الحرفه مثبت است
و دلیل الایضا منفی و غیر تعارضها ترجیح للمثبت علی المنفی پس این فاعده
اصول هم یو علی آن چهار کافی لازم است که از اعاده ظهر اجتناب از کمال
و مجرد بر ادای جمع به نیست الا سقاط کتبی نمایند و اگر گویند که در تعریف مصرع
لتنفیذ الاحکام و اقامه ای و در واقع است و اکثری از اعیان و قضایای این زمانه
از اقامه حدود و در گذشتن و از اجرای احکام تنفیذی خود را با کلیه ممکن است از راه
اینکه در هر مصرع یک یک جدا گشته و وجود آن شک در هیچ ادای جمع اثر کرده و یا
شک نیست آن محلی که دیده بنام ان اعاده ظهر را جایز دانسته جواب آن هم باین
که وجود سلطان و نائب اگر چه شرط نیست از شرط ملا و لیکن عدالت را شرط از ان
نمی توان گفت زیرا که مقصود از شرط سلطان و نائب آنست که وجود او واجب
از و امان مردمان باشد که در نزد جمیع کثیر از طوائف مختلفه و مسجد جامع محتمل
میشوند و احتمال فتنه و فساد مردمان روز غالب است بنابر ان وجود سلطان و نائب
شرط که اندیشه که انش فتنه و فساد از وجود او منطقی گردد و بحضور تمام اقامه جمیع
بوقوع اکثر اطاعت درین باب چندان لازم نیست مجرد شوکت و سیاست و قدرت
بخواه بدین آن فتنه کافی است و معلوم است که اکثر از حکام کرام و تابعین عظام در عهد
سلطنت حجاج بن یوسف که ظلم او کجند توان اقامه جمیع میکردند و هیچ یک از آنها

احتیاطی نمی کنند و در تمام اتفاق علم است که اگر احکام را فقط و خاصه بر نداشتن اقامه در اینجا
و اجابت و معلوم است که اگر عدالت سلطان و تأیید شرط از شرایط الادامه و اقامه جمع
از محابه گرام و تابعین عظام و ملل عمده اطمینان چگونه شده و می بود و چون از این بیان شد
و شبهه می جوید با وجود ظلم او مقول نگردیده و ما معتقدیم آنرا تبعاً لاولین و همچنین نیز
لازم است که اقامه جموع به شک و شبهه در مقامات جموع ادا نام و با عاده ظلم در این که از عمل
این نیز کادران بوجه حسن معلوم گردیده که عدالت را شرط از شرط لازم جموع نیز نگردیده
و اندک تغییر احکام و اقامه حدود و قدرت است بالقوه مراد داشته پس تعریف از تعریف مصر که
معتق به و معتقد علیه است و بهیچ ذکر یافته در مقامی از مقامات جموع و حقوقی این که موجود است
و اگر شهر که متصف به این حدود و معتبره می باشد یکی از اینها باشد و او مصر جامع است پس بر مبنای
لازم است که با وجودی این حدود معتبره می باشد به شک شبهه جموع را بگذارد و با عاده ظلم از خود
ساقط دانند و اگر گویند که روایات که ما را در گذاردن آن چهار کانی سوای آن شرط
مصر نیست و هر دیگر است که روایات عدم جواز تعدد جموع نیست و این بر تعریف عدم جواز تعدد
جای که در یک شهر جموع را به تعدد میکنند چنانچه محال محول این روایات است ازین وجه عاده
ظلم میکنند و جواب این می توان گفت که ما روایات جواز تعدد جموع را بدست داریم که این
به موقوفه است و الله اعلم اگر گویند طاعده محول معتقد است که روایات عدم جواز تعدد بر جواز
برج و قوت تر باشد جواب این هم بدیهه است که توجیه این معنی آن وقتی است که در روایات
جواز و عدم جواز در وقتی مساوی برابر باشد اما چون روایات جواز معنی به و حق اکثری
از وقتها باشد و در این عدم جواز ضعیف و خلاف ظاهر می باشد آن زمان عمل کردن بر روایات جواز
معنی به و محمد علیه السلام و غیره نیست که اکثری می باشد آن زمان نمی تواند که چون از تعقیبات مصر
از اختلاف الاقوال و می باشد و این روایات می باشد که بعضی روایات که در باب معنی احوال ظلم

ظاهر بود آنچه اکثر الوقوع است بخیر و بد و قوت و آن در کتب کتب منصفه نظر اندازید
 تا بهر مندرکفته مجرب بر اعتقاد جمیع کتب نماید و از اعاده ظاهر از کتب و در
 الفصل الثالث فی بیان روایات المنع علی اعاده النظر بعد الجموع فی مضمون واحد
 فی مواضع اعلم ان الشیخ زید بن بنجم الحنفی رحمه الله کما اختار فی بحر الرایق شرح کثیر الدقائق
 عدم صلوة الدربع بعد صلوة الجموع و ذکر کما و لم یصلها بما یوحد الحق بعدم صلوة الدربع
 لظاهره و اقول الدلیلین و صاحب بحر الرایق به هم گفته که از کتب اربع این چهار کتاب فساد عظیم
 ظهور یافته است که اکثری از جمله او و علم الناس فی فرضیت جمع مذکور آورده اعاده نظر میکنند
 و از ان جمیع اعراض عین نموده بعضی چنان هستند که فرضیین را جماعت میکند از مذکور
 که باز جموع فرضی است قطعی و انکارش بر حسب کبر است و همین مقدمه را صاحب بحر الرایق در
 محل انصاف نموده که کرده و از چهار کتاب منع نموده و ادعا نموده که در تفسیر یک بعد
 معتدله جایز نیست و در آنجا که بر تجویز این چهار کتاب منقول است هم آنها را ضعیف و خلاف
 مذکور میگوید ساخته و بحر الرایق بر حسب غایت بزرگ کم ردایت است که از ویرون باشد
 و منصف علامه زبانه نموده که روایات مختلفه منته به را از غیر منته به و مختار را از غیر مختار و
 قوی را از ضعیف جدا ساخته مذکور میگوید را بیان کرده و این کتاب در حین شریفین و در مظهر
 و شام بجایست معتبر و مرجع علماء است و در مملکت هند و بلاد الهند نیز عزیز الوجود است و لا یخفی
 کلامه فی هذا المقام علی الدقایق و هم صاحب بحر الرایق گفته فلیس الاحتیاط فی فعل الدربع
 لان العمل باقوی الدلیلین متعین و قد علمت ان مقتضی الدلیلین هو الاطلاق من غیر قید
 التعداد و سجدین و من الاخر و دیگر آنکه از کتب اربعه معتدله العصر و الزمان این چهار کتاب
 که تحقیق الفریح کرده اند علماء حنفیه رحمهم الله را جامعین را که جمیع فرضی است و کذا فی ظاهر و

و در بیان جواز
 قید و جمع

کافر است و در گفته که بسیار مردم را در شبهه انداخته است این چهار کتاب احتیاطی و نه
که این چهار کتاب را وضع کرده است بعضی از فقها حنفیه و بعضی از فقها مالکی و بعضی از فقها
ایشان را در محکمات جمع بسبب روایات ضعیفه که بعد از تعدد جمیع در یک شهر حکم کرده اند و بعضی
اعتبار باید کرد این روایات ضعیفه را با آنکه بخوار و منقح به بر خلاف آنست مهم آن علامه
زمان گفته که بارها فتور دادیم به ترک آن چهار کتابی و هم صاحب بحر الرائق و ربالبیضا
گفته که این چهار کتاب احتیاطی که اکثر مردم به نسبت معروفه میگردانند اصل نهاده و از کوفه و از
این چهار کتاب احتیاطی اگر در جواب جمیع بداشود موجب کفر است و اگر شک به است و بدست
فد و نماز است که از ضرر فایده نماند و از رساله نور الشمع منقول است اینچ الله السلام
ای الولید به که گفته است و در تبیینیت اعاده ظاهر بود آنچه که روایات صحیح بر عدم حوز
آن اکثر الوقع است و آنچه که در بعضی علماء حنفیه اعاده ظاهر منقول است با آنکه کلام که این چهار
کتابه نماز ظاهر است و بر خود واجب است که در این عمل مستحکم است و قیام به تکلیف و با تکلیف
مواکف تر از این دانیم و قول فقها همین معنی دلاله دارد که در اکثر از روایات حوز اعاده
ظاهر کلام بیغ آورده و اطلاق این کلام در محل رسمیات اکثر الوقع است بر تقدیر که فرموده و خوب
در اینجا موجود نباشد در فتاوی تا آنکه خانی منقول از المصنوع الدراج التي اصله قوله
سما محمد بطوعا و قسری ان یصلی به نیت الطلوع و الکفان السلطان جائز اطلاقا لان الظاهر
وان ظلم ظلمه کثیرا و لکن عدل فی اقامه الحج و غیره قال یمنع ان یصلی به نیت الطلوع لان السلطان
غیر عادل فلهذا علل الاعتزال و نیت المصلین انهم یعمیون الطلوع بالجماع و من یكون کما
فی الوقف به فاسد و انه من حیایل الشیطان من یمنع المدهی ان الغیر علی انه لا یصلی
الظلم بعد الحج و الکفان السلطان جائز و در آنکه نیز چنین گفته ان صلوة الجموع و صلواتهم

استحباب

یوم القيمة کان الله علی عباد لاهل الجاهل واولاده وفتوای تاتار خان از فتاوی
نقد که اگر پادشاه با قاضی حکم کند بگذارون جمعه در دیهی بزرگ با قاضی
اربعه نماز جمعه بر اهل آن و بیلازم میشود زیرا که اهل مذمت شافعی و حنبلیه
مجموعه مدحیه را برای جمعه شش روز نگذاشته و جمعه را یکدوی محدود است
بلکه در دیهی که دوازده کسی نهایت چهل کسی موجود باشند نماز جمعه فرض عین
دانسته باشد بزرگت حصیه در آن میکند و نماز ظهر از ظهر غروب ساقط نمیشود
و معلومست که این مسئله اجتهاد و نیست پس هر وقتی که با من مسئله اجتهاد و
مختلف فیه حکمی از احکام شرع که قاضی است متصل شود آن مسئله اختلافیه
اتفاقیه میگردد و از قوی ترین مسائل میگردد و بنا بر آن در دیهی که قاضی حکم کرده
باشد بگذارون جمعه اهل آن دینه لازم است که جمعه را بزرگت و شش روز آن
بگذارند چنانچه حکم شرعی با جماع مذاهیست ایوبه جمعه لازم شده بخلاف
و اختلاف و بزرگ آن اتفاق است معاقب میشوند و در فتاوی و در دیهی نیز
همچنین گفته که اگر در قضیه و دیه بزرگ که در و بازار بود جمعه گذارند اگر و یا قاضی
بنا بر مسجد و اداء جمعه اذن کرده و یا بزرگت محترمه فیه است و حکم حج علیه باشد
بزرگت حرمین شریفین هم برین است که مجرد جمعه ادا میکنند و از اعاده ظهر باز
می مانند حتی که اکثر از علما و فقرا که از زیارت حرمین شریفین با و طمان نقل آمده
عمل ایجا را سند گرفته و دلیل عدم جواز اعاده ظهر را قوی تر دانسته امر بزرگت ایجا
کردند و هر شهری را که مثل مکه شریفه و مدینه منوره میدانند در ایجا مجرد جمعه نیست
الاستیفاء میکنند و از چهار کجا اجتهاد نکند و در آن چون از تحریر و یا عدم جواز اعاده

عمل

۱۰
که درین فصل ذکر یافته فارغ شدیم و در این باب چون بعد از آنکه
میخواهم که از ایشان کنم بداند که در جمیع از جمیع نقل کرده که
در سده نقد و جمیع در وایت است اما من الامم خبری در وایت گفته که در وایت
صحیح از ایام اعظم و محمد رحیم الله تعالی است که جمیع از وایت و سید جید متقدمه زین که
شهر طراز خبر و ظاهر جمیع مصر جامع است و معنی مصریت بر وایت و سید جید که جمیع
مستند میگرد و صادق و مرید و حق می که جمیع در مصر گذارده و حال آنکه آنحضرت علیه السلام
برای آنکه جمیع مصر را شرط کرده اند نه عدم نمودن او بلکه جمیع در جمیع او و یک مسجد
یا دو مسجد و جمیع ظاهر است بر مسلمانان و یقین است که جمیع بجانب کمال از کمال فضل
و کم عینم حذف حج را ازین است ضعیف بر داشته لا یتکلف الذنوب الا و سعه
و من جمیع مردم تمام شهر و در یک مسجد است ایکنی فتنه و این فتنه است و سید جید
بدلائل عقلا و نقل نقد و جمیع او را سید جید متقدمه و در وایت است که ایکنی فتنه است
نامیده اند که باعث اجتماع مردم در کثرت جامعیت است و او را جمیع در سید جید متقدمه
باعث تقلیل جامعیت جواب است ان است که اجتماع در یک مسجد اگر چه باعتبار
کیفیت صورتی تکثیر جامعیت یک جامع است اما باعتبار کمیت عدد در تقلیل جامعیت
از ان هوید است که اکثر از ظریفان و ضعیفان و معذوران و فاضلان و طبعان از ان نشان
بگزارد و یک رفتن و در یک مسجد حاضر گردیدن تکلیف نالایق است است پس بجای آنکه جمیع
مثل حکم عید باشد که باتفاق تمام عید جایز است میگویم اگر عادت و باعث نمودن عید و غیر
حکم و توقفت است پس جمیع به تعدد ادا و احتیاج باشد زیرا که در جمیع متوقف نیست پس از آنکه
بهر در میان اکثر الواقع است از عید و صحاح و شرح فقه از حفظ نقل کرده که پنج بابی است که در

انما از وی جمعه در مسجد متعده نموده نزدیک امام محمد بن ارجسته دفع حج و وقت
 از مسلمانان و امام از خط منقول است که نزدیک امام موسی بن جعفر بود و جمعی را
 بنیت اما اکثر از علما و فقها و ارباب متون قول امام محمد بن را اختیار کرده
 و آن قول را از قول حضرت امام موسی بن جعفر برگرفته و در عدم جواز تعدد و قیامها
 فکر کرده و از جمله آن قیامها یکی آنست که اکثر از بنی توفیقی و کمالی بدی
 و بعضی از خود زیاده ای بمضافت بعیده و در یک مسجد حاضر شدن نمی توانستند
 در مسجد متعده که محل عجله بر یکی را رسیدن بنحویه حاضر گردیدن چند آن حال
 و دو تارخی باشد و اکثر از بنی اربابان که بر دربار خوف بکس متعین می باشند برای
 ادا جمع در مسجد محل خوف رسیدن آنها را انسان شریک و در عدم جواز تعدد و در وقت
 از جمعه ظاهر تر حال دیگر معلوم است که وکیل حضرت امام اعظم علیه السلام محمد بن یحیی
 تعدد است اقرار است و علی بن لیل اولست و صحیح الکامل معنی ابن و اللیس عدم
 نسخی که در آن ذکر شده در هر واحد فی مواضع و بعضی مقدمه را در چند کتاب فکر
 کرده و امام محمد بن ابی تمام به در شرح هر ایام گفته که در این جمعی از امام ابوحنیفه
 آنست که تعدد جمعی را نیست و مسجد باشد یا بیشتر از آن و تکلیف بخون یا حضور
 فصول در یک مسجد و جمعی ظاهر است بلکه در اجتماع تمام مردم بیک شهر معلوم در مسجد واحد
 احتمال نیست اکثر غالب و نیز آن عدم زمان این امام به در فتح القدر و در باب
 گفته که متون اکثر از علما بر جواز تعدد است مطلقا قال ابوحنیفه و علیه السلام و در باب
 و عمل در هر مسجد بحسب ارباب ام بدلیل عقلا و نقل تعدد و جمعی را ثابت گردانیده و است
 حضرت امام موسی بن جعفر که بر عدم جواز تعدد و شهرت گرفته از اضعیف و مرجوح است
 و گفته که اینچنین و است ضعیفه و جمعی که محال اکثر گفته و بافت اعاده

و قال
 و قال
 و قال
 و قال
 و قال

نظر گرفته و حال آنکه مذکور صحیح از انام ای حنیف و محمد رحمتی و غیره است
و قول ایشان صحیح و معتبر به و معمول اهل مشرق و مغرب است پس نکند
بنابر این روایات صحیح معتبره منع شده آنچه در این گفته که جایز
زیاده از دو بخند و صاحب فقیه که در باب تعدد وجوه اختلاف علی را بیان نموده
و صاحب بحر الرائق هر یک را جواب داده و حکم بنا کرده و چهارگانگی کرده پس بر اهل الفقه
لازم نیست که در باب منع اعاده الظهور و جواز العقد و در این باب نظر یافته بنابر
تکلیف بران نظر نموده از اعاده ظاهر و ادوات چهارگانگی احتیاطی از خیر و زندقه و بلا تردید
و شک و شبه بر مجرد جمیع نیست الا سقایا الکفایه نمایند چون از تمهید این مقتضا
فایز شدیم سبب که بر اعاده کنندگان ظاهر داعی شده و باعث بر ادای چهارگانگی
ایشان گشته میخوام که آنرا بیان کنیم و آنکه مقتضای حق است که چندان وجود بر اعاده
کنندگان ظاهر و از آنکه هم از این جهت متغیر و متغیر در ایوم و بالله التوفیق و علی بن
الفصل الرابع فی بیان الوجه الاول علی الظاهر لیس فی بیان
الاشکال الواردة علیها و در بیان آنکه تعیین نیست بر آنکه فرض در وجه این جمله شرط
نماز است که بعد از تعیین نیست نماز در این نیست پس معلوم را چنان باید که نیست نماز
چنین گفته فیه ان اصلی الحدیث فرضی هذا الوقت او فرضی هذا الظاهر او فرضی هذا ایوم
الی اخره و وجهی که در این نیست هیچ شک و شبهه بر کون خاطر او بنابر ادوات فرضیست او
فرضی بر دو بابست معتقدان تعیین نیست که یکی از شرط نماز است نماز او فرضیست
لان فساد مستلزم بفساد ما یقع اذا قامت الشرط فان الشرط و در شرح کلام
گفته که در نماز باید از چنین گوید او دی که معنی فیه الله صلوته الفجر ایتمه لقوله او
من التوضا و بالوفیة من التعل و بالفتح من الظهور و غیره که فی الاحیاء و از افتات صلوته

10

صلوة الغر فارادى يقضى في ذلك اليوم قول اهل ركعتي ورضيته القدر المصروف
 في هذا اليوم قضاء ودر وقتها الصلوة گفته که در سنه نو اقل این قدر نیت کار است
 که هر یک یکم بجهت خدا نیت نیت آن فرضی مثل ظهر و عصر و غیره
 تعیین در اول کافی است باجماع جمیع علماء و ظهر الیوم و ظهر الوقت بر آن گفته است
 اگر بالیقین میدانند که وقت موجود است و اگر نه بگوید ظهر که بر نیت بر نیت که در این
 بنابر ظاهر و فکر نیت نیت تعیین در ظاهر کند و در وقت و بر نیت نیت تعیین کنند که
 تعیین بر فرضی و در آنجا از جمله نماز است اما از بار نیت مطلق نماز
 بقیه فعل و عدد کافیست باجماع و همچنین از بار نیت نزدیک ظهر و عصر و غیره
 همین معنی را گویند علیه السلام اما الاموال بالنیات مدلل ساخته و دلیل عقاید نیز بر آن
 آورده و لان ائمة الصلوة بالقیام و هو متر و بین العبادت و العبادات و لا یقع
 التیمز الله بالنیة پس هرگاه امتیاز بین الصلواتین و التفریق بالنیة که آورده علی
 بر آن فرض است از جمله نماز دانسته و بدون آن تعیین کار نیست آن نماز
 بر تعیین معلوم را در بار وجه اعاده کنندگان ملامت معلوم می باشد که که بگویند که
 اعاده ظهر را اختیار کرده اند که چون در عرفان مصر اختلاف بسیار دیده تا بر آن
 اکثر مردمان مصریت شهر باشد و شبهه بود گفته لاچار مترود کرده چهار گانه اختیار
 دانسته اعاده ظهر بعد از نیت نیت اختیار در زید نیت آن اهل حدیث است
 و ربع رکعات صلوة اگر ظهر علی آدر است و گفته و لم اجل مع نیت یکم که بگویند که
 چهار رکعت نماز ظهر که در باند ام وقت آنرا و نیز گفته اند ام و همچنین نیت فادیه
 چنان دانسته که اگر سبب استیفاء مصریت که جمیع بوقوع نه آمده باشد که اگر چه
 فرض پیشین و قتی خواهد کرد و اگر او را و چنانچه بگوید باشد اینها را با حرج است

ظهر و بر وقت

در وقت

این چهار

این محسوب خواهد گردید و اگر روزی از آن نقل محسوب خواهد بود بحال این چهار
 ضایع خواهد شد و بدین وجه از منفعت مالی خواهد بود و بدین جهت منفعت نظر نوزده اعاده ظاهر
 اختیار کرده و نه آنست که بدین جهت از اشکال برانها وارد شود و از این جهت
 اشکالی نیست که در چنین نیست اعاده کنندگان ظاهر تعویذ نیست قلیح یکی از اینها
 و نماز چهارگانه میسر بخیر و بدی که در هر روز در نماز ایشان بدین جهت حاصل شود زیرا که در وقت
 ادای نماز را در وقت از آنست که نماز در وقت و صحیح خواهد شد و فیما و الا نقل خواهد گردید و همچنین
 در وقت اجماع چهارگانه از آنست که او آنست که اگر جمع در وقت و صحیح شده باشد پس اینها
 چهارگانه از نقل و قی خواهد بود و الا از قضا سابق و از نقل محسوب خواهد شد و از آن جهت که در
 چهار رکعت و در هر یک یک رکعت از اقصای شک روزه دارند و آنست که اگر روزی از رمضان خواهد
 این نیست و نه از روزه رمضان است و الا در واجب دیگر و در روزه و ضایع ظاهر شد تعویذ است که باید
 آن روزی که در روزه رمضان بوقوع آید و نه از واجب دیگر و یکبارگی نقل محسوب گردیده و کذا از این جهت
 و الا ظاهر الیکون جمیع الیکون ظاهر الیکون نقل و الواجب تعویذ الیکون ظاهر الیکون حقیق
 که این فرضی مرکب و طور اباد و چهار رکعت احتیاطی باطل میکنند و ظاهر الیکون آن چهار رکعت
 بدین جهت و سید فانی تواند فی طلب الیکون قوت الیکون اگر این قدر نبودی چهار رکعت که در آن
 اگر این نبود و الا مخصوص بر اتقاء مخصوص که فی شایسته ان اگر حکم بخداهد تعویذ که در وقت محسوب
 معبود و در روزه و در عبارت او حلی است از حلیات یکبارگی که در میان آن چهار رکعت
 چنین نظر کند که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 مضرة آنست که لا یفید الا شکی اگر گویند که در بعضی مسائل شرعی با وجود شکی در حکم صحیح
 و ظاهر آنست که از علما منقول است تجزیه ظاهر ایام حرام است التیمم مع الوضوء و الا لا یفید الا شکی
 ظاهر طهارت و الا شرط و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

حقیق
 که در وقت

[illegible]

نکند و به ام حکم او نیست که جمیع را تمام کند و بعد از آن بخیر اقصا کرده نماز کند و در وقت اول
 صبحین رجم الله جنود ترک کوه بخور اقصا نماید بعد از آن اگر امام
 باشد بگوید لا اعی شود و الله ظهور را بگذارد و همچنین بسیار مسائل است
 آنرا ادا کرده باز از اعداده میکنند اگر این اعداده علم نماید و در احتیاطی شبیه و
 جایز نموده فقهاء و مجتهدان عظام رحمهم الله بخواهند این اعداده جایز نموده و فلا حرج
 نماز جمعه نیز ازین قبیل باشد و بنا بر شبه عدم جواز تعدد و تواتر بعضی شرایط و حدود و جموع
 با وجود شبهه بگذارد بعد از آن ظاهر اعداده کند و بگوید آن هم میتوان گفت که شبهه
 شما بین احوال و نظیر مساعی فقیه که ذکر کرده چندین من کل الوجوه جایز دانسته اند
 شما بگوئید که این غرض از آنست که درین مسائل مذکوره شک شبهه در شمار نماز عارض
 نه انکه در وقت ابتداء نماز و وقت نیست که آن اورا عارض شده باشد و در نظایر
 مذکور همان نماز جمعه که در کتب اویاده آمده که خلاف نماز نگذارد و ام اعداده میکنند
 و در بعضی آن نماز پنجشنبه نبوده و شایع که بر تائید آن نماز امر کرده نه از آن جهت
 چه که نماز او صحیح است بلکه در اولین سبب که در مجلس مقتضای لا ینبطلوا احکامکم
 بطلان باشد بخلاف ما نحن فیه که نماز جمعه مشکی این نظایر مذکوره نوعی مشابهاست
 نه از آن جهت که این شک و شبهه بقول شما از ابتداء و تواتر یا جموع و از اول حال در جموع
 شما را ترو و حاصل گردیده و حال آنکه اجماع معتقد بر نیست که در احوال فرضی و در این
 تعین نیست شرط است و بنا بر آنکه شبهه نیست مگر نوعی معتقد کرد مسائل مذکوره را و این
 مشابهاست نه از آن جهت که در وقت و مشایع جموع گذاردن و نظیر آن گفتن قیاسی است
 مع الفارق که اعتقاد را نمی شاید ولو بالعرض و التعمیر و بهر جهت منوطه را نظیر نماز
 ظاهر از درون جایز قیاسی زیرا که استخراجی است از قیاسی و قیاسی جایز است که یکی از
 دلایل است که معلوم که نفس و حدیث و تواتر و اجماع نیست است مگر با و بنا بر آنکه در این

و در بطلان شبهه

اربع کلمه
 کلمات و مسائل
 در این کتاب

فيه روايات منع اعادة الظاهر لاجتماع استخراج آنها سوای از دلایل معلومه خواهد
 انما الواقع است چنانچه سابق ذکر یافته با وجود این اگر کسی برخلاف آن و اظهار مذکوره
 مسئله کند قیاس نحوه نظیر آن و اثبات مدعیان از آن سازد آنرا از اعتبار
 و اگر گویند که اشکال شما که دو فرض در یک وقت جایز نیست وقتی لازم می آید
 که هر دو نماز را فرض قطعی دانیم اما اگر مطلق دو فرض اراده کنیم کمی قطعی باشد
 و دیگر محتمل می ماند در نیست جواب آن هم بدیهه است که وجود امر در اشکال
 نیز بر و متوجه است اول آنکه یکی قطعی و دیگر محتمل که معنی است اگر از الحقیقت
 درست نیست چه اگر از الواقع یک قطعی است و دیگر مطلق و در جواب اشکال ظاهر
 نزد شما هر دو شنبه و محتمل نیست و بطلان ما بجهت آن بدیهی است تعیین نیست در آن
 موجود نکنند و دیگر آنکه فرض نمائید که بر لیل قطعی نباشد ما می دانیم که در وی
 هیچ شک و شبهه نباشد و درین هیچ شک و شبهه نیست که نماز جمعه ببار اختلاف حدود
 معتبر است و جواز و عدم جواز که ظاهر قطعی فرض وقتی دانسته به شبهه محتاج بکند از مد
 و جمعه را از خود ساقط دانند و چون این در دو صورت است اخیر از یکی علما و صاحبان
 منقول نگردیده مگر آن اختلاف ببار توهم فوات بعضی شرایط اکثر اعادة ظاهر
 احتیاجا به بعضی وجوب یا نقل کرده و هر یکی بموجب اقوال خود در رتبه آورده اکثر
 از علما مشایخ و فقهاء محققین رحمهم الله تعالى هر یک از این روایات صحیح معنی به
 و معتد علیه با تواتر الدلیلین و ذکر کرده و بعضی از وجوب آن قایل گردیده و بعضی
 ذکره فی الفصل الثالث الفصل الحاشی در باب اولی

این در جمعه است چنانچه در حدیث
 بنابر این روایت است که در جمعه

صورت

[illegible]

غفرت لك وطن تو سل بدی الی
بوسطه اوله و وسطه الی یوم القیامت

اللهم احسن عاقبتنا فی الامور كلها
واجبرنا من غزی الدنا و عذاب الآخرة

الحمد لله علی کل حال و لعود بالذکر حال
اعل النار الحمد لله الذی جعلنی

من الشیخ و یحیی و یجدد
لا یستغفر و رب مسخض للی

اگر بر سر ایوان نوید از یاد او
و اگر تو بزرگتر کند در یاد او و مندر

الطاهر و البکری
السفاهی و الخشن
بسی الفیض باری الام
من الله و الله باری الفیض
ما لا یستغفر و رب مسخض للی

از فریب یاقین غافل نشو
سند زبانه را با هم شنید و در شستم

تو در کمال تو خیر این بود
که سنان بکری که تو خیر این بود

ما که با تو نیست و الله باری الفیض
چون نواز فایز اهد بیتی هم
از تو در فایز اهد بیتی هم
تو خیر من و تو خیر من و تو خیر من
تو خیر من و تو خیر من و تو خیر من

الحمد لله
الطاهر و البکری
السفاهی و الخشن
بسی الفیض باری الام
من الله و الله باری الفیض
ما لا یستغفر و رب مسخض للی

الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style, written diagonally from top-left to bottom-right. The ink is dark brown/black on aged paper. There are approximately 20-25 lines of text visible.]

بسم الله الرحمن الرحيم

عبيد که ارجع قلبی آورد
عبادت معبود را از آواز
خطرات بخت یافته بخت
و نجات یافتند

الحج دل را مدلول دلیل ششم
و طریق را طریق طریقه اهل طریقت
و مسوای خود را زلف
و مسوای خود را زلف

الحج طاعت را استطاعت
و قامت بر اجامه استقامت عبادت
و قامت بر اجامه استقامت عبادت
و قامت بر اجامه استقامت عبادت

الحج از راهی که محبت برود
بکنند نقطه از کتاب که محبت برود
بکنند نقطه از کتاب که محبت برود

[illegible]

و کار او باز از سوختن غیر بد چهره در آن ظاهر که گوه در دوزان بیکشید
چو جلالت در آن دانه که رخت زندگانی بایکشید پس درین راه
آرام نشده باید میرید و بر حقیقت حقایق کما حقہ رسید باحق باید آید
که دلائل ازین دانه آب فریب نخورده و ام دریده عاقل قطع صحبت
کرده دست طبع بریده فقره هر که تکیهش برین کرده تن زنه کزیده عاقبت
کوسفتن صدای فلک او را کشید فقره هر که دل بست بر عالم فانی لقب عالم نادانی
با عاقل مطلق مقید این نشده و مقید این ناید و بی تقویست فریب هوا شده نموده
بی بوم نماید فقره محبت حق الفشت با یک کلفت هر که الفت وحدت دارد
کنز در نظر ندارد فقره دولت دیدار یک روی بر دیگر که در هر یک روی
فقره سود سودای عاقبت یکبارگی زانی شود که کرانی عالم فانی در دوکان لایعنی اند
بخیردار چنان عاقبت رسد که نقد خیریت در آنست فقره آبادانی دل
که ضمانت غم را ویران کند احوال همه حال ایچو احوال و لا احوال بسیار غم
را یک صورت در خود تغییر یابد که بنکته ثنات و بنقطه صدق دل و انابه
در بیان است نه برسته فقره عزیز امیالش بر مقدار مکر که سوار آن نیست
بصورت مصروفه بر تقدیر تدبیر تاثیر ندارد باید که در حال خود را بخدا
سپارد فقره هر که قانع شد بدان خوشنای خود بشد از خانه خوش

فقره عزیز اسامان توکل قناعت و سر انجام استغنا استقامت
 یک قناعت دارد و فراغت دارد و فقره محبت است که سواي محبت
 نگوید و دراي حرف دوستي از تحت دل بشود فقره عزیز اصل محبان افعال بر سه مال
 ۵ این از سوال مولا فقره عزیز ايج شش بي محبت موجود نیست اگر چه
 بقال الفیت ندانم کفایت آن برداشته فقره عزیز اخلاص فقره اسرار عظمی
 او این کلام و ای غریب از غایت کبری تا از نیست کاید و دست از نماید فقره عزیز اخلاص
 اهل دل عظیم الهی است باین نرفز و نرفز بخش اگر خدا خواهی فقره عزیز اطلب
 مطلب طلبه مطلوب محبوب است و حق خواهش باین محسوب فقره دوستی و انا
 است که بر شانه غایت از دست برد و از شکست افواج خطره و امواج فقره و نکند فقره هر احو
 نخواهد بر تیر اعلی رساند و ابر فقره و فقره ابر بهجوبال گرداند فقره دولت
 به حاجت چنان برسد و در و ای منب بر خود شهر

۲

۲۶۶

بسم الله الرحمن الرحيم

يا جبرئيل يا عوفيل يا رويائيل يا اسرافيل يا امواكيل بحق بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله الذي لا اله الا هو

اوست

آنکه

نیت خدای

الا هو عالم الغيب

اوست

داننده

غیب سرحد

والشهادة هو الرحمن الرحيم

وگواهی سرحد

اوست

رحم کننده

هو الله الذي لا اله الا هو

اوست خدای

آنکه

نیت خدای

اوست

الرحمن الرحيم

رحم کننده

رحم کننده

الملک

بادشاه

القدوس

یعنی پاک از هر صفتها

السلام

المومن

المحصین

الحرید

الجبار

المتکبر

السامی

الخالق

یعنی آفریننده خلایق

یعنی بلند آفریننده

المصور

العقار

يعني كطاهر اكرتيد صورها
يعني كطاهر اكرتيد صورها
يعني كطاهر اكرتيد صورها

الفقار

الوهاب

يعني كطاهر اكرتيد صورها
يعني كطاهر اكرتيد صورها
يعني كطاهر اكرتيد صورها

الرزاق

الفتاح

يعني كطاهر اكرتيد صورها
يعني كطاهر اكرتيد صورها
يعني كطاهر اكرتيد صورها

العلم

القابض

يعني كطاهر اكرتيد صورها
يعني كطاهر اكرتيد صورها
يعني كطاهر اكرتيد صورها

الباسط

الحافض

يعني كطاهر اكرتيد صورها
يعني كطاهر اكرتيد صورها
يعني كطاهر اكرتيد صورها

الرابع

الف

الزل

السميع

البصير

الحكيم

العدل

اللطيف

الخبير

الحليم

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'بسم الله الرحمن الرحيم', 'الحمد لله رب العالمين', and various religious and philosophical reflections. Some notes are written in red ink (rubrication).

میرا دل در
چرخ آید
چرخ آید
چرخ آید

چرخ آید
چرخ آید
چرخ آید

العقد

الوطم

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

چرخ آید
چرخ آید
چرخ آید

چرخ آید
چرخ آید
چرخ آید

العلی

الشکو

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

چرخ آید
چرخ آید
چرخ آید

چرخ آید
چرخ آید
چرخ آید

الحفظ

الکس

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

چرخ آید
چرخ آید
چرخ آید

چرخ آید
چرخ آید
چرخ آید

الحسب

الحص

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

چرخ آید
چرخ آید
چرخ آید

چرخ آید
چرخ آید
چرخ آید

الحکم

الحکم

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

یعنی از کار خلی
میگذرد و در دستش

الرقب

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

الواضع

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

الودود

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

المحمد

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

الشهد

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

المحمد

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

الحكم

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

المحمد

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

السابع

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

الفوي

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

بني كلبان قهري

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional verses related to the main text.

چهارم باره

اولی

چهارم باره

المشتی

چهارم باره

المسوی

چهارم باره

المحصى

چهارم باره

المحیی

چهارم باره

المعدی

چهارم باره

المحی

چهارم باره

المست

چهارم باره

المواجد

چهارم باره

المقدم

چهارم باره

نصف پانزدهم
مقصود
چهارم باره

[illegible]

4

٢٩
الاول

و در آنجا که می بینید
در این کتاب که می بینید
در این کتاب که می بینید

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

الوارثی

اینکه در میان مردم این شهر که از هر طرف
می آیند و می روند و در هر روز
از هر نامی است
و هر نامی است
و هر نامی است

۱۰۵

این نام حضرت
 ابی طالب است
 که در این کتاب
 ذکر شده است
 و این نام حضرت
 ابی طالب است
 که در این کتاب
 ذکر شده است

اللاحق
في سنة ١٠٧٠

[illegible]

الباطن
یعنی ناز و زحکون

المستغنى
بالفقه وجاه وهدى

التور

فصل پنجم در بیان قیام و قیام

Handwritten marginal notes in the top right corner.

المشمع
یعنی شمع و روشن

Handwritten marginal notes in the middle right section.

المعقود
یعنی محبوس و گهواره

Handwritten marginal notes in the top left corner.

المشقم
یعنی درشت و پهن

Handwritten marginal notes in the middle left section.

الروم
یعنی روم و ایران

Handwritten marginal notes in the bottom left section.

الوکل
یعنی تکلیف و تکلیف

Handwritten marginal notes in the bottom right section.

الحق
یعنی سزاوار و راست

Handwritten marginal notes in the bottom section.

الرب
یعنی پروردگار و خداوند

مالک
یعنی خداوند جهان و مالک

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در الحلال والالزام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
استغفار
این دعا را هر روز بخواند
و در روز قیامت
بهشتی شود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
النافع
این دعا را هر روز بخواند
و در روز قیامت
بهشتی شود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الكنوز
این دعا را هر روز بخواند
و در روز قیامت
بهشتی شود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الما دى
این دعا را هر روز بخواند
و در روز قیامت
بهشتی شود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
البدیع
این دعا را هر روز بخواند
و در روز قیامت
بهشتی شود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
السا فى
این دعا را هر روز بخواند
و در روز قیامت
بهشتی شود

يا الله العالمين ويا غياث المستغيثين اغثني بحاجتي
 انا العبد واياك نستعين والحمد لله رب العالمين دوارة بار
 سورة فاتحه دوارة بار و سورة اخلاص دوارة بار و صد بار
 فاتحه بار و اح چهار نوبه و دولی اول صراطی صبح الدوع حضرت ابراهیم
 خلل الله يوم حضرت موسی کلیم الله چهارم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 و دولی اول عبد الله الویل حضرت زین الدوع حضرت زین الدوع حضرت زین الدوع

[illegible]

[illegible]

منه فرخنده روزم
ای دوست که دیگر در زمان
کار کشید و منی بنده خوشی برید و جانب است
فیرتسار و گفت که ای کاروان ای بنده خوشی برید و جانب است
صورت او منند بر سر سبایه ای ریاس دختر و در دلدن جاکه
زنا کرده است اگر کار را بطور ازاری حیدر درین اند چون این دختر فرخنده
که با بنجامین علیه السلام ایمان آورده اگر چه پدر او کا و لوق حاصل حق نظر پدر او دختر زنا
آغاز کرد که می بوی حویب و او در نزد که نه بنام محبت و عرض را دری حاصل آدم تو میدانی که حیدر او
این عیاره دختر در دل بنامید یارب من از این محبت تو عرض را دری حاصل آدم تو میدانی که حیدر او
کردم از این عیاره دختر در دل بنامید یارب من از این محبت تو عرض را دری حاصل آدم تو میدانی که حیدر او
چون دانم از این عیاره دختر در دل بنامید یارب من از این محبت تو عرض را دری حاصل آدم تو میدانی که حیدر او
و در ضربت از این عیاره دختر در دل بنامید یارب من از این محبت تو عرض را دری حاصل آدم تو میدانی که حیدر او
آسمان و زمین حجاب است اگر در دلدن از زمان آمد و در ضربت از این عیاره دختر در دل بنامید یارب من از این محبت تو عرض را دری حاصل آدم تو میدانی که حیدر او
بگویند دعا و اورا قبول غلامم آدم تو میدانی که حیدر او
که بلذایب یا قبول غلامم آدم تو میدانی که حیدر او
و شرط باید و نگاه نویسم که
که ال التوبة التي قالها
بغرة نهاره

[illegible]

وہم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عمر کنیز هم

ناردار خود باین

از همه چیز

سوره بسم الله

در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و
در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و

در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و
در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و

در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و
در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و

در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و
در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و

در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و
در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و

در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و
در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و

در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و
در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و

در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و
در این خطبه خلاصه
سخن رسول الله و

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, covering the page. The text is written diagonally from top-left to bottom-right. The script is dense and appears to be a form of calligraphy. The page is aged and shows signs of wear, including discoloration and some staining. The text is written on a light-colored, possibly parchment or paper, background. The overall appearance is that of an old manuscript or a page from a historical document.

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and covers the upper portion of the page.

و	ا	و	ا
و	ا	و	ا
و	ا	و	ا
و	ا	و	ا

Handwritten text in Persian script, continuing from the upper portion. The text is written in a cursive style and covers the lower portion of the page.

[illegible]

[illegible]

نه اندیش از کار و نه
روزی که در روی حکم و عدل
دلها ریش بیند و دشت نام اعمال
و گویند که بوی آن کوش و دشت نام اعمال
در رنج باری در آن کوش و دشت نام اعمال
خو تر و دین دنیا فایده حاصل و عیشک دنیا محال باطل
مضغ الدنیا و الدنیا و غرور و عیشک دنیا محال باطل
بجنگ دنیا محال باطل و عیشک دنیا محال باطل
زبان عیشا و عیشا و عیشک دنیا محال باطل
بماند عیشا و عیشا و عیشک دنیا محال باطل
که در وقت غریب است چون قوت شد به و عیشک دنیا محال باطل
مور است که بود در زمانه به و عیشک دنیا محال باطل
قضا از عیش و عیشک دنیا محال باطل
اجل است از عیش و عیشک دنیا محال باطل
که بوی مردم از عیش و عیشک دنیا محال باطل
در شخصیت است که با عیش و عیشک دنیا محال باطل
بلید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ماہنامہ

[illegible]

[illegible]

گاه با فقر و فاقه گرفت	گاه با دولی و زنده در دست
نان چون با ننگ خورد	خوار غیبی موسی بنزد
دانش در جمله عمر جان کند	چند چند از دل بگردید
خود کور و دخیل نماند	این زمان دست و دل از
که چه حیرت خورد چه شد	وز پنهان شود چه بکشد
این زمان هیچ سود نماند	دست افروخته و پیر
حلم را در دست قوی داند	هم دولت بران نماند
علم تحصیل نوز خود خورد	حلم را در دست چون تواند
تخته علم خوانده اند که	بسته حلم را نکفت
هر که را حلم دولتی دارند	هم دولت برین نماند
علم دنیا و دین هر دو دارد	صفت حلم را که از ارد
خلی با خلق کار دارد	ملک عالم بدست دارد
تا تواند خلی پیش آید	بر دمان را خلق بنماید
خلی در دلو صفت بکند	بر بر پای خلی سر نکند
جو در پیش خویش نه نبرد	دین هوای نفس کم کرد
با ادب با پیش با خود	یک ادب این را دارد

هر که حسن ادب کند دارد
هر که اول ادب قری کرد
از ادب کار را بلند بود
هر که دارد همچون پیر است
همه کار را ادب باید
طرح باشد که با ادب خوانند
با ادب بای ترین مهند
با ادب هر دوست را نویسند
با ادب دست و رطل می زنند
در نماز این که سجده را بکنند
و خیر کوره این اگر کسی داند
در صیام این چنین بفرماید
در زنت زن چه بگوید
ادب مجلس آن هوای
این زنت بد که از حد پیشد

40 از جهان نام نیک رود دارد
دولت و تخت منقش کرد
نور حسیم نهفت هر که ترس اهد
هر که است الا خون کا و خربست
وصف او خوشش کرد ادب را
فتح باشد که نیاد ادب خوانند
از ادب هر دو کوفه دست آید کون
با ادب شکل یعنی گوید
با ادب آب نیز نوش کند
حسبم و دل بوی این و آن میزد
هم در پیش را نریزند
کذب و عین و نهی باید
با و صنویمت متدیه جوید
که نشسته کای خوش قرار
باید آورد که با ادب شنید

در صف صدر که چو جاریا به
ز انکه در صدر قندقال نفو
هر چه بنید ز غنیمت نوش کند
که سوغ بکندل ز تو آباد
بکندل خسته را چو دریای به
جج اکبر همین است که در اند
ز جت جج در آب سبز
ور و ساخته را بیکل آرد
ور و را کینه بجزی شاد
ور و را روبرب کوته
ز چنین آه در دمنه تبرس
عجبا آه عالمی خورد
ناتورس نی گره می بها
کو در را تو افکنه یکش
هر که او بکند سست آرد

سوی صف قندقال لبث به
فارعنت او که دی بقال نفو
بکینه از هزار کوشش کند
صدوز به از ز نو و بنا
عمر خوف سوی کعبه لبث به
هر حج خویش سر خجانه
در پاهای عمر هیچ غم خورد
همچ بهتر از آن نه بدارد
به که صد کعبه را کفیند
آن خرد را از خوف دارند
همچ با از کوی هم میرس
ناوک چشم بس جگر در زد
تا تور نه درون کس خوش
او کند رخنه در جگر صدیش
خویش را در پناه آندارد
خار در چشم

خا در چشم خود روا دارد
 مجلس را بگل بنهارد
 منم بخوانم زبان دراز کند
 با خود کاها فرخ کند
 باز دلدل ز بحر کیر چشمه
 یاز نخوت دم بلند کشد
 در تواضع فروتنی گوشت
 جرمه از جام صوفیان نوشد
 یاده کوی نگویم آید
 یک سخن از هزار برآید
 صلهای رحم کجا آرد
 حق استم را نکند آرد
 حقی صمیمت گذاردن نشاید
 حق اسایه همچین آید
 دوستان را چشم اندود
 مردمان را بدیده جا سازد
 حور و باشد بزرگ بنالد
 هر مست هر یک نکند آرد
 اگر تواضع چه کار بکشد
 آنچه از کتب کاو مر ناید
 هر مستی در هر که امشب
 در تواضع فروتنی گوشت
 عشق در هر که رسد در پیش
 هر چه کاری همان بیاورد
 که تو نبسته را کنی توظیم
 او تر از نیز میکند تکریم
 خویشش همچو خاک رواند
 هیچ چیزی برین نه ماند

در نیمه به بین چه در آرد خاک را همچو آب بدارد
هر که چون خاک یا مال شود بهتر از چشمه زلال بود
وز خود خاک آب کیس کرد که به پیاری که نه وزد
خلقت او کی بود خاک است که خود همچو خاک جو پا است
و چون بپسین شود منور او بند است همچو آب انوار
همه خلقت بخویش ره نهد پایا بندیش بر زمین نهند
کانه زمین راه خاز است که بخوابد کشد در و کسی
دم بدم ترک میرسد نزدیک خانه عمر میشد و تباریک
حلم را پیش تو نشسته کند ورنه در پای خویش نشسته اند
من نخواهم وظیفه فوت شود یا که قرآن ریا و دل برود
این نشاید نماز فوت کند و رکعت بدی بخویش نشسته اند
همه عذری بخویش ره نهد در طریق نماز سزاوارند
یکدمی از حیات کردار و من نخواهم نماز ترک اراد
و عذری نماز فوت شود سوی راه قضا شتاب
و آن قضا با جماعت انگیزد شیر را با شکر بیا میزد

در جماعت نینماید روی
 چون درین تهافت یابد
 در هیچ تو خطبت بنند
 وقت فرصت غنیمت داند
 خط نولید قلم بگرداند
 سر خود را در چون دل داند
 خانه ای کس قدم نزنند
 خانه مردمان همه خوارست
 بی سبب پیش و ر قدم نزنند
 دعوت هر که بیای آورد
 خاصه آنرا که رحمت دارد
 تا تواند ضامن کس نشود
 تا تواند کوهی نداند
 و ر صد و ده است ستم اولی
 تا تواند ز ظلم برساند
 آن صدمه است بر او نمک
 التوار آنکه بر زبان راند
 منفرد در زمان کند مکتوب
 سوی اشراق حاشیة لب
 بعد از آن در مراقبه نشیند
 یک غنیمت بدان نمی ماند
 ورنه در وقت کار و زماند
 راز باطن سر زبان نارد
 سر خود کشف پیش کس نکند
 کلمه خویشی جهان در است
 بی غرض رست و حب گذر نکند
 دیدن و دستان بدیده آورد
 دیگران را که در مغال آورد
 تا تواند بجنب در نرود
 سوی دیون شرع سهرند
 و ر بود مال خود او آید
 تا تواند ز جور بگریزد
 خاطر خود نمک نماند
 سنت انبیا و ران تواند

الفرائض و الاطاعات من عند الله جل و علا
 که در این کتاب مذکور است

وقت را بیده گزیند و نشاید
کز زمانه حواری قفس بگزد
آن زمان صاحبها کمینه کمین
ایمنه تجربه شده است مرا
وزر امانت دهند نستانند
قرص دادون بدو شش شاید
وزر دادون رسد پشیمان
بپسیرایه عاریت ندهد
کار خیر و قربت را برود
زانکه میدوینان و مستان
عین شادی غمی بدید آرند
در زوی مکنار کم شیرد
برو شطرنج را بنیاموزد
وزر قمار کرده به بر مهر و
رست گویم در زرع نگذارد
سنگ کبر و و تیر اندازد
تا تو را تو دوم نیزع ز

آن زمان خواجگان نگویند
بشت در رو چنانکه باو بزد
در خوشیش افکند به پیش
زان نصیحت کنم برای ترا
رهبر را تنیز آهنگین دارند
که بجوی از دونه نستاند
پیش بدزن یک نه ده باستان
بر خفا این عاریت دهند
بشت و گدال سوار گردد
سنگ اندر ز می کنند در
وز غمی خلوت دی دارند
گشت بهوده نیند بیدارد
مهره کعبین رز سوزد
وزر باو نفاق بگردد
قدف و شام بر زبان آرد
آب را بنیرش سازد
تا تو را قدم تو روع زان
تا تو را

تا تو را به علم و درک
هر میریدی نه بجزیر شود
میوای به از در درک
در تیریم ز غم بقای تو با
بند مردن چو شاه کرد
در سر کور من که بری
با وضو چند بار بگو
این نصیحت نه از برادر
پینه از کوشش هر یک شد
مرک ای خواجہ دشمن جان
هر یک را بجای کسیر د
جله عالم خراب کرده است
هر که باشد تیر شود
در شکم که چه عالمی بود
عاقبت مرک ام خواهر

43
تا تو را به علم و درک
هر میریدی چون بدر بود
کوشش کن از جوار درک
گاه کاه بیاری زن با
جله قرآن بدخ سرخو
فاتحه خوان دایه الکسی
سوره اخلاص غم کرد
این وصیت برای هر که است
این سخن تا بهمع نشان
روزشب زویند و بر
در خراب جهان چه غم دارد
جله دلهای کباب کرده است
مرک را یک که سنگ برود
این می است او کسیر شود
که چه جانهای خلق خواهد خورد

مرک از مرک خویش بجز نیست

هر چه کردم اتمه کردم

بتواند سیه سفید گشت

اچه میکرده ام کنایه بچه

محو کردیم تمام گشته

مرک را نیز مرک در جگر است

نامه خویش را سیه کردم

قطره ز آبر محفوت بزنه

در جهان انقذ ز نگر کی

گفتی لا اله الا الله

و بیان بذل کردن و

بذل کردن نه کار هر مرد است

این سعادت هر کس ندانند

ایچ دولت برین نمی ماند

واکنده او سیری کند لیر کب

خاصگیان خدای این دارند

گشت دل را به دهن دین

صید دلها و خلق مسکینند

ایچنی صید را که مسکیند

هر که انا م سیک می باید

بدل در مردم جو از مرد است

تاج دولت بهر سر می نهد

اگر سینه را که لیر کرد اند

خاک خود را بهی دهن این

هر حرف مال و زر بهی نهند

خوبهای بر بند نوی گزیند

نام زنده است که چه میگزیند

هر که در روز نیک به نبرد

کیسه بذل خویش بکشاید

میکشاید

۴۴
 هر چه بدنامی است گوشه نهد
 بزل آورد کند جوهر بیدر
 هر چه بدنامی است گوشه نهد
 دست در گیسو منسی دارد
 نام منحوس چون شب بیکور
 در گرفته است روم را بار
 بلکه بر افروغ آسمان است
 چنین سکه از سنی شان است
 خیر او در جهان جوانند
 تحت بزل هر که خواهد خواند
 بیوده مال و زلف و زار
 چون از و بیکس نماند
 نفس او هم از و نماند
 نه خورد از و نه خوردش بد
 چون بر نیز زمین گرفتار است
 بیک نامی بزدل رود
 و آن که را که نام نیست اصل
 هر که هست آن نظر بر آن
 هر که خواهد که نام بد دارد
 نام بازل چو روز عید بخور
 این نه بنی که نام حاتم طی
 صیت او شرق و غرب یک
 که او رفت نام او زنده است
 او زنده است نام او زنده
 نام او ما اند بخور زهر ماند
 و آنکه منحوس زنده کرده است
 چنین زلیتن چه کار آید
 بودش کوی که نماند است
 او بر در مال نمی کف زند
 مال هم دست او در زار است

بادش هراکے سنا رویا
داد اویا او بجی آورد
دشمنان حبیب کردا ند
مایه دوستی هست وادون
دوستان امیکه از ویزند
کجه احرار سبزه نماند
هر اسم گوی او هر بنشد
طوف بر کرد کوی او بکنند
نام آنکس که سر فرشته است
بلک از آسمان بلند است
کجه بند دست ام نگوارا
حاکم اگر چه سادین بود
عشق بازی را کند شایه
همچو پروانه کجه جان بدیند
ز سر جان نمی تند پس
دادن مال کم کنج دارند

کجه بنشد در دلی دوست داد
داد را اما و کارا کار داد
بذل بخشش را که دانند
کجه میهد هر برین منوال
دشمنان جان خوشی نشوند
و رجه احرار سبزه نماند
دانه زر خشنش را چینه
بلک لبیک محمانه زنند
زر عطا ایچو ماه گوشت است
کجه بذل هر که بکشد
دولت بذل چون بدیدار
چند بادین ز بذل او شود
مال بازی ز هر کس نماند
نیمه نان در کف کشته
ز سر سیم و زر بخورند
مال با جان بیکد که ماند

مال دادون

مال دادن کمال بر آن است	این نذرند که آسان است
هر که را نبدل روی بنماید	جد و زاری است بکشاید
سرور را زدن از سر گشت	هر گنجی شهید بنشیند بگشت
ایچو ز بنور میگذرد غوغا	ایچو بر ورز مبدد جانها
دانه در دام گرفته و درو	صید را از هوا بدام آرد
کجه علقه و رازی قاف برود	باز او سوی دانه می نرود
بانو شاهین روان فرود	طیلسان کیچه جو بنماید
کجه دام بلد فرزند کند	طلع در دام بر بلد نکند
اینه زرموده او رددم	نیمه ز روحش بیجان کردم
که بموایه هفتش بهند	هر ثوب که شد میاودد
از برای خدا ابرایشید	بذل بخشش اگر بفرماید
کرنه بیکانه عطا دارد	آن یکا را بده به الکازو
وانکه او سوی دوستش	آل یکا را الصد جزا یابد
این روایت کی بیان کرد	در فوژ و فوژ او دوست

بذل است کوز سر خیزد	سهد بشد که سیم وزر ریزد
اینه خاصه جوا نر دشت	اینه خاصیت در اهل دشت
سهد بشد عطی و رنگ	بذل باشد زبان لطف
صوت در کت هر یکم	انجمن کوش مله علم
صورت حکم آن کنم سدا	صد جویاتم در آن نشود
دوا و چون جمع شود	لنت گیت منب سوز
زانکه این را لطافت در	بوی کل کل روی نگر
از بخن عوف هم شکر بار	خاصه نظمی که لب شکر دارد
بذل او چند روز روی نمود	فضل منب تا جهنت خود
بذل او این جهان مبارک	فضل هر دو کون است
بذل او کافضل منب ماند	بذل با فضل بار خواند
فضل منب پس فضیله دارد	کو هر علم هر محسوس دارد
و چنین فضل را بر الکت	علم در کوش هر روز این
و چنین ز نور پیوست نام	و چنین نریت نبوت نام

اینهمه بخشش عطای خداست	ورنه منبر از کجا و این رنج
هر چه دارم تمام داده ام	این در فضل کجاست
بخشش او نه وار و اندازد	داد و از داد است ادا
در میان بخشش باز ستاد	
چون به بخشید باز بستند	از کمال مروت این دانند
این نشاید که باز گردانند	نه هر چه که باز بستند
بعد بخشش را طلب دارد	که چه شده است زهر الکاود
مردمی خاصه جوایز دهن	چون بخشد که در آن نیست
که بخشش است به از و داند	هر که داد و باز بستند
آنکه بخشد به باز میجوید	خلق او را به بین چه میگوید
خلق او را بسک کند بشید	شبه سک را بر و کند تو جیه
که چه او میخور و همه حلوا	باز آن می میکند عهد
آنکه بخشد باز گرداند	خویش را از سک تیر دانه
و در صدق رجوع نیست اصلا	در میان صدق که غیغ را که در مشک
باز بخشش از و تمیثید	در سر راجی نظر لغز نماید
در رجوع هم بیان کرد است	این دو رنبت صریح آورد

خداوندی که میفرماید
و من انزل من السماء
ماء فاصبر علیها
و انزل من السماء
ماء فاصبر علیها

باب در ویش بچسب کوبید
از نیر فزین فرمودت
این تصدی بکوی کردت
دین بخشده باز که باید
در سراج بچسب چرخ آینه
روشنای از آن چشم رسید
در تصدی چرخ کردت
چسبیت بنده کرده رفیق
در تصدی ز عشق به داند
در تصدی روح مرده کند
هر ثواب که از عمل زاید
از علم این جوارز میدارد
از سراج چسبیت این که می آرد

درمان و عطر رول صلح
باز نیر کالو صندیا رول صلح

گفت ایاز رضی الله عنه که روزی زقم حضرت رول صلح
در مسجد نشسته بودند تنها غنیمت داشتیم خلوت. و او را
پس گفتیم که ای رول الله حبیب صفح موح علم فرمود

که البته

[illegible]

مناقب

[illegible]

[illegible]

این عبارت است و از صحف موسی غم که عجب است مرگ را
 که نفس داشته باشد با تش و وزخ بعد از آن خنده کند
 و عجب است مرگ را که نفس و دند مرگ را از او چگونه
 شاد باشد و عجب است مرگ که بپند و شمار از چگونه
 اطمینان و سکون داشته باشد و بدینا و عجب است
 مرگ را که نفس و اعتماد داشته بحیات روز قیامت
 چگونه عمل سبب کند گفتیم ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 که آن خبر داده باشد و صحف ابراهیم علیه السلام و موسی غم
 که آن خبر داده باشد و در قرآن فرمود که قرأت
 كُنْ قَدْ أَقْلَحَ مِنْ تَزَكٍّ وَذَكَرْ أَسْمَ رَبِّ فَضَّلَ بَلْ تَوَفِّرُونَ
 الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرًا أَلَيْسَ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى
 و صحف ابراهیم و موسی غم ذکر این هر چهار است بر آید در صحف
 ابراهیم و موسی علیه السلام است که فرمود که ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و فرمود و صحت میکنم بقوی خداوند از برای آنکه نفی هر چه
 کار را در دست گفتیم ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که لازم کند هر صحف تلاوت قرآن و یا کند خدا را

قصه حضرت ابراهیم علیه السلام
که در این کتاب مذکور است که او را از پدر و مادرش جدا کردند و او را به بلاد شام بردند و آنجا که او را فروختند و بعد از آنکه او را بزرگوار کردند و او را به بلاد مصر بردند و آنجا که او را فروختند و بعد از آنکه او را بزرگوار کردند و او را به بلاد مصر بردند و آنجا که او را فروختند

آسمان و نور مشرق

زیر آنکه ملکوت و ذکر مذکور میشود برای تو و در پیش
گفتم پای الله زیادت کنی فرمود که لازم کنی بر خود
سخنی ناکفتی مگر بخیر و نیکی زیرا که سخن نیک دور میکند
شیطان را از تو و معین است بر بر دین تو گفتم پای الله
زیادت کنی فرمود و حذر کنی از بسیار خنده کردن
که خنده بسیار دل را میراند و می رود نور روی را گفتم
پای پای الله زیادت کنی فرمود پای الله بلکه که کمتر
از دست نظر مکن بلکه که زیادت تر است از تو زیرا که
این اتفاقست بحال تو باید که عیب بکنی لغت را که
الله حق میگوید و داده است و بهر تفت قلیل و کمتر شکر کنی
گفتم پای رسول الله زیادت کنی فرمود که صله رحم کنی مع
خویش و خود نیگویی کنی اگر چه از تو منقطع شوند
و دوست در مسکنی نژاد بسیار باران رحمت
کنی و بهشت کنی گفتم پای رسول الله زیادت کنی فرمود
بگو حق را چه تلخ است گفتم پای رسول الله زیادت کنی فرمود
تو در راه خدایتی ساز ملک است کردن ملک گشته
از اعمال

[illegible]

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, written in red ink on aged paper. The text is arranged in a single column, flowing from right to left. The script is highly stylized and fluid, characteristic of the 'Nasta'liq' style. There are several large, bold characters that serve as section markers or initial letters. The paper shows signs of age, including discoloration and some small stains.

با چند بار خواه
 است ثنوی **لا** است که از
 جام ثنوی **لا** سودی که می
 است ثنوی **لا** سودی که می
 با از صد و شش **لا** است
 خلاصه شش **لا** است
 عاقبت **لا** است
 بود و او **لا** است
 غرض **لا** است
 در دنیا **لا** است
 لا تخاف **لا** است
 خوف خشیت **لا** است
 رستگاری **لا** است
 اصل ثنوی **لا** است
 مجموع **لا** است
 و بعد **لا** است
 فوکل **لا** است

وینده نامی که در این کتب است
از کتابهای قدیم و جدید
که در این کتب است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم جو فرزند
ایک خدا عزوجل فرمود
تو کیست که بگوید گفت غلامی بودم که خدا را گفت که
را بر سید تیرگی که گفت که خدا را گفت که
آن غلام را رفتم که غلامی بودم که خدا را گفت که
براسته دودل با خداستم و غم روزی از دل با دور شد چون انعام غلامی بودم که خدا را گفت که
در انعام ریاضی خدا را با **لطف** و در زبان موعظه است که خدا را گفت که
که حقیرم که زبان خدا را با **لطف** و در زبان موعظه است که خدا را گفت که
ببین چنانچه حضرت می علم رفت و سلام و خجاست بر سر سید آن سید که گفت
ای که می خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست
در میان خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست
ببین خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست
خدا را گفت که خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست خجاست
و قابل القوب است یک دفعه را که
چو آری و در آری

[illegible]

فمن یملکین
یا ماسد وینج خود
بیکار میکنم شیخ و مود و در امور
خبر بخور و بعد از نماز عروسی من کفایت میبخشد که
صلح نماید تنباید رفت یا گاه حضرت ریاست نماید که حضرت
که هر روز در حوزب رفت سلام گوید و میگوید که در وقت صلح نماید تنباید
حوزب و دیگر گفت دوست سلام از انون مصر کاربان و بگو که اگر دوست صلح نماید
زود میرسد و سلام از انون مصر کاربان و بگو که اگر دوست صلح نماید
آورده اند که در وقت یک شیخ و مود و در امور
محبس را روا که او را التوحید یک عورت در حوزب میخواست و عورت میخواست
که التوحید او را التوحید یک عورت در حوزب میخواست و عورت میخواست
منقول است که گفت رحمت کار مردان است و بنویسید و بنویسید
خود بنیم حدیث میبخت عورت گفت نفس خود را بنویسید و بنویسید
خود اجفت با ختم و در منی عورت است که بنویسید و بنویسید
عبادت و موفقت که بنویسید و بنویسید
است از کار و از کار

[illegible]

چون لبان که
کل ندارد در دهنش که او را
مونس نیست چون دهنش که او را
عامه او را نفی نیست چون دهنش که او را
مزارد نو آنکه او را احباب چون دهنش که او را
مزارد و صاحب جا یکد او را احباب چون دهنش که او را
حضرت عبدالقادر سره انور بنفیر مانند که دهنش که او را
اکار آید با خدا صد باطنی باضاف بازرگان دهنش که او را
لشقت با جا بلدن با خاموش با دهنش که او را
است گفت اگر این را بگویند و در از زار میرکت و در از شحال دهنش که او را
با د از دی وی بگویند و در از زار میرکت و در از شحال دهنش که او را
در خانه آل عورت از خانه میرکت و در از زار میرکت و در از شحال دهنش که او را
میوزد اما که صدکاری تو کیست گفت که از هر که در خانه زنده که دهنش که او را
که به میکند گفت که از هر که در خانه زنده که دهنش که او را
آنکه دل مرا برده گفت که از هر که در خانه زنده که دهنش که او را
گفت جواب میگوید که از هر که در خانه زنده که دهنش که او را
گفته گفت که از هر که در خانه زنده که دهنش که او را
و در از زار میرکت و در از شحال دهنش که او را

1	2	3	4
5	6	7	8
9	10	11	12

[illegible]

روز

آپ بت

ابج ده و زح طه

9 176 9 0 2 4 2 1

ک ل م ن س ر ع ف ص

9. 1. 4. 5. 6. 7. 8.

فقرشی ت س ف م د

١٠٠٠ ١٠٠٠ ١٠٠٠ ١٠٠٠

لظن

۱۰۹۰

1902

[Faint handwritten notes at the bottom of the page.]

واریف

215

166

۱۵۰

برای

از کتب



5

1900

کتاب

١٢٠

والله اعلم

از کوزه نان طبقت برده و
از کوزه نان طبقت طریقی

والتقى في بيتي
في داره العزراة

طریقتی فی کتب و کلام
نمانند گور در حلاوت

دارالاسلام و دولته العظمى
عراق و بلاد الشام
دارالاركان و دارالاحكام
دارالاسلام و دولته العظمى

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

دراز در دوازده کلاه
چندین از این

و انچه است که خود را می گزیند
بیشتر بداند از همان اراده

تا میرا بیٹے انجا زوروی و مری
کھویرا بیٹے انجا پارو و دوسکری

هر که اینی نیست روانی است چو پنهان
هر که اینی در بدر ای شمس و در اینی در نایمان

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

	و	ط	ز	ر	ا	د	را
آ	او	هـ	سی	وا	ر	و	و
			چ	ح	ع	ا	نند

١٢٠

فازنا
و در دیوارم حلقه
ساخته و از این صلب
پیشانی را می آید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
ولم يزل معكم في كل حين
والسلام على من اتبع الهدى

مجلس فی ۱۳ ذی القعدة ۱۰۸۰

رات گزشتہ آؤنت ہی میں چائی ہو
 اور آؤنتہ کا راجہ کا جو
 سال اور آؤنتہ کا راجہ کا جو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

Handwritten Persian text, likely a continuation of the manuscript's content, featuring similar script and ink.

وہاں سے پہلے

کتابخانه امیر کبیر
مکتبہ امیر کبیر

[illegible]

اول

بسم الله الرحمن الرحيم يا محيط

بسم الله الرحمن الرحيم يا محط

سنة اربع مائة واربعمائة

۱۶۸

برای نیت و نیت

سم روز

...



10

25

الحمد لله

يا محيط بسم الرحمن الرحيم

بالحق

يا محمد بن عبد الله
الشيخ الفاضل

۱۰۶۸

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. There is no text or other markings on the page.

توب بلد نغمه اول آخر درو

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding, with dark stitching or thread visible. There is no text or other markings on the page.

من حسن

در مرتبه

میرزا محمد علی

انرا قال قمره عمران سر انظر لك ما في بطني
حي افتقدت مني انك انت السميع العليم

لله مسبب الاسباب

كل شيء انا على كل شيء قد

يا اعلیٰ علنی
مکمل

یا شیخ عبد
تاک

یا علی علم منی یا خیر خیر فی یا صبیحان صبیحان

بکصد بکصد بکصد

یا نجی عبد القادر حق لله بخواند

تاک و زخواب و در میانه میزند

١٢٨٦

١٢٨٧

١٢٨٨

١٢٨٩

١٢٩٠

١٢٩١

١٢٩٢

١٢٩٣

١٢٩٤

